

۱۴۰
مصاحبه اخلاق عبدالحق

انجمن ترجمہ و تالیف

ادبیات

۶



وزارت جلیلہ معارف

سلسلہ

۶

مصاحبہ اخلاق

برای سال دوم مکاتب رشدیہ

محرران

قاری ہاشم - قاری عبد اللہ

بتصدیق

ع، ج فیض محمد خان وزیر معارف

طبع ثلث — تعداد: (۳۰۰۰)

۱۳۰۶

مطبع مفید عام لاہور

انجمن دار التالیف
ادبیات
۶



وزارتِ جلیبہ معارف
سلسلہ
۶

مُصاحِبہ اخلاقیہ

برائے سال دوم مکاتبِ رشدیہ
محرران :

قاری ہاشم و قاری عبداللہ
بتصدیق

جناب ع، ج فیض محمد خان وزیرِ معارف

طبع ثالث — تعداد : (۳۰۰۰)

۱۳۰۶

مطبوعہ مفید عام پریس لاہور

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا

ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

والحمد لله رب العالمين

والله اعلم بالصواب

والله اعلم

والله اعلم بالصواب

والله اعلم بالصواب

والله اعلم

والله اعلم بالصواب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرض مرام

المحمد لله بر صاحبان حُسن و فکر سالم معلوم است که غوامض
تربیهٔ اولاد و تعلیم اطفال درین عصر علم و فن ذریعہ های قطعی
و وسیله های شعوری خود را بروز داده چه در باره حیوانات
و چه در خصوص نباتات و جمادات . .

خاصه در نوع انسان که از جرثومه ناقص تا وجود کامل
پی در پی بسیر نمای روحی و بدنی مثل سابقان خود تا نبند
یعنی قطع مراحل کمال روزمره با موافقت و معاونت محیط
طبیعی و صنعی ممکن است و بس -

ضمناً دانسته می شود که کمال افراد در نقاط آتی محتاج مطالعه
است - تا سلسله منطقی از دست نرود - تربیهٔ بدنیهٔ روحیه

و فکریه - کتاب هذا متکفل همین سه نکته تربیه است، تربیه بدنیه را در مباحث حفظ الصحه بتعبیر و دیگر اخلاق بدنیه ایضاح میکند، تربیه روحیه را برابطه وجدانی مثل صداقت، دیانت تا بحث وطن ارایه می نماید - تربیه فکریه یعنی شعور لوازم وجود و حیات را در ضمن فصول وطن، ملت، حکومت بتعبیر دیگر حیات جمعیت نوعی اشاره میفرماید - گذشته ازین در هر باب باکشاف افکار صحیح و حواس سلیم رهبری میکند - چه در هر فصل نکات مهم شعور را در ضمن مصاحبه های ادب طفلی و تجربه معلمی دریغ نمیدارد - این اشارت را گاهی در خلال محاوره های شوخی و گاهی در میان حرفهای مضاد محاکمه میکنند - تا خارج مکتب را از امور داخل این دارالتربیه نیز واقف سازد -

فصول و ابواب این اثر اگرچه در نظر اول تطویل محل و اختصار محل بینماید - اما اگر بغور دیده شود سلسله هر فکر را نسبت بلاحق و سابق بیفائده و رابطه نگذاشته - برای صنوف بعد زمین محاکمه و مطالعه را اخطار کرده افکار نو و تربیت تازه را ضمناً جائیگیر قلب و دماغ میدارد -

عجالت دارالتالیف برای تدریس صنف دوم رشدی این اثر را ب معاونت تحریر اعضای خود بوجود آورده استفاده اطفال و تربیه خواهان را بصمیمیت وجدان مهیا ساخته قایل تدریس و تعلیم

اولاد وطن و جامعه میداند -

چنانچه در بالا اشاره شد که سیر تکامل بدون قطع مراحل کمال ممکن نیست کمال این اثر نیز بتکامل افکار وابسته است همین قدر دارد که مثل کتب باهائی اخلاق پیشینیان پُر از نظریات عالی که بیرون از طاقت نو آموزان و خارج از سلسله تصنیف تربیه و تعلیم باشد نیست -

وارثتالیف به سعی و طیفه شناسی وزارت جلیله معارف در عصر تجدید پروریهای جدیت پسند اعلمحضرت غازی برای اولاد وطن همتی کرده رشته هدایتی برای معلم و مربیان داد تا استادان استفاده کنند و لوازم فائده شاگردان گردانند - در نتیجه و طیفه خود را بهمدستی معارف پروری ایفا کرده بهیئت وارثتالیف را نیز مفتخر خواهند کرد - وگرنه ...
(هاشم شائق)

حفظ الصّحة

همه مشغول طعام بودند - یکبار آواز حافظ جی زاده بلند شد - دیگران که دور تر نشسته بودند متحسّس شده - گوش دادند - غیر از انسان باین قاشق آتش نمیخورد... فکرة دیگر شنیده نشد -

در حال مبصر نزدیک آمده دید که فی الحقیقه از طرف چپ داخل قاشق را یک قوس چرک گرفته در غضب شده سفره دار را آورده نشان داد - سفره دار این قصور را بسر آشپز انداخت - اطفال که پیشتر آمده نان خود را خورده بودند باگرد حافظ جی زاده جمع آمدند -

کیفیت حال را فمیده عذر سفره دار را نه پسندیدند - چه آشپز اگر چه در نظافت قصور ورزیده اما وظیفه سفره دار بود که وقت احضار سفره نگدانی میکرد گفته همه طرف حافظ جی زاده را التزام نمودند - حافظ جی زاده باشتهای گرفته از سفره نیم سیر برخواست - تنها از میان آنها پسر آشپز نزدیک آمده گفت: خوب اگر چه این قاشق مثل هر روزه شسته نیت امگر از طعام از نظر نباید کرد - آیا یادست خورده شکم خود را سیر نمیتوانید بکنید؟

شما تصور پدرتانرا پوشیدن میخواهید - البته لائق احترام - پدر همین است - اما حق را نباید پوشاند گذشته ازین میان قاشق ناشسته و دست غبار آلوده - و لوکان شسته باشد در تفاوت چه فرق شد گفته تردید کرده بطرف شرکای سائره متوجه شده منتظر تناید قول خود گردید - دیگران غیر از تقسیم جواب واضحی ندادند و همه یکجا از طعام خانه بیرون آمدند -

بعد از دو ساعت تفریح و بهو خوری زنگ اول زده شد - شاگردان بصنف آمده حاضر درس شدند - هفت معلم بینی هم از اوطاق خود با برآمده هر کدام بصنف ها منقسم گردیدند - و برنده، معلم اخلاق بسر معلم خطاب نموده - بسیار خوب حالا اجرا میکنم - سخن در وقتش همین ساعت درس این جماعت موافق پروغرام، اخلاق بدنی (حفظ الضمه) میباشد، گفت

چه بیئت معلمین و ر اثنای تفریح اطفال از کیفیت قیل و قال طعام خانه خبر یافته سفره دار و آشپز را طلب نموده بعد از محاکمه باتفاق مجلس بتکدیر این دو و نصیحت حافظ جی زاده قرار داده بودند - اگر چه معلمین حق بجانب حافظ جی زاده میپنداشتند - اما از آواز بلند کرده در طعام خانه شور انداختن - او نیز ممنون نبودند - تکدیر سفر دار و آشپز از طرف سر معلم

ایفا شده نصیحت حافظ جی زاده معلم خود شان محول گردیده بود. - اینک سر معلم همان قرار را به معلم یاد آوری نموده دوباره اشارت میکرد.

مختصر معلم در صنف را واکرده اطفال را بحال سلام سپر ما دیده اجازت نشستن داد. همه جا بجا نشستن معلم گفت. در طعام خانه چه مناقشه بود ؟ بجواب این سوال عمومی، سر جماعه خود را مؤظف دانسته.

صاحب ! قاشق نان حافظ جی زاده بسیار ستره (پاک) نبود. و بنا بران طبیعت آنها خفه شده شوریدند.

بسیار خوب گمان میکنم بزمی این مسئله را به مبصر صاحب فمانیده نتوانسته آواز خود را بلند کرده راحت دیگران را اخلال نموده ؟ یا اینکه شرکای خود را بنیر از اهمیت حفظ الصحة عالی کردن میخواست ؟ یا سبب دیگر داشت. - درین هنگام حافظ جی زاده از بلندی آواز خود شرمیده در مقام معذرت گفت :-

معلم صاحب ! بهفته گذشته نیز بشقاب همین برادرم (به یک نفر شریک خود اشاره کرده) ناشسته بود. هر قدر گفتیم فرق نه کرد. - گذشته ازین برادر بزرگ من کاتب شفاخانه امانیه است از مسئله نظافت اسباب نان، خانه و

لباس دور دراز بحث میکند و اهمیت او را با شرح میدهد
 قواعد حفظ الصلحه را توصیه میکند که از لوازم همه زندگی است.
 معلم باین بیانات خوش شده از بی تیراکی - امروزه
 این بچه صرف نظر کرده خاصه برای درس آنها موضوع خوبی
 بدست آمده بود بنا بران یکے از طلباء را که فرزند مدیر
 شعبه طبیه بوده بطرف چپ مرتبه اول نشسته بود، خطاب
 کرده پرسید -

- بچم (بچه من) ! شما بگوئید از ترکیب حفظ الصلحه چه
 می فهمید -

- صاحب ! انسان برای حفاظت سلامت بدن خود باید
 بنظافت رعایت کرد -

- کدام یک از شما این بحث را واضح تر بیان کرده
 میتواند - فرزند میانه ڈاکتر عبید الرحیم خاں برخاست -

- صاحب ! اولاً این را عرض میکنم که انسان بسبب بی
 اعتدالی همیشه محتاج و اکثر است این است که هر روز
 از هفت بچہ تا ساعت نه روز از چهار بچہ تا هشت بچہ
 شب صد ها انسان به خانه ما از خورد و بزرگ مراجعت
 می نمایند خلاصه باید هر کس در خوردن خود اعتدال صرف کند
 - دیگر که آرزوی سخن گفتن دارد ؟ بچہ دیگر :-

- صاحب! انسان باید در پوشیدن خود موافق گرما و سرما،
لباس ستره و لائق داشته باشد -

- دیگر چیست؟ دیگری -

- صاحب! خانه خواب، نشست، طعام و کار هر یک بقدر
امکان جدا - جدا باشد - تا که از هوای پاک هر خانه در ساعت
هائے اقامت تنفس لازم کرده تواند

- حفظ الصحه باز چه میخواهد؟ سرجماعه برخاست!

- صاحب! اینها که میفرمایند، درست است، اما یک چیز را
فراموش کردند - ورزش - تربیه بدنیه نیز از قواعد لازم حفظ الصحه
است - خلاصه هر یک ازین اطفال بقدر شنیده، خوانده، ویده چیزی
که در مغز خود جای داده بودند - بیان کردند معلم ایضاحات ایشان
را کافی ندیده چه هر کدام از ایشان یک قسم قواعد حفظ الصحه را می
گفتند - این است که معلم خود ایضاح کرد -

- فرزندان من! هر کدام شما تنها یک قاعده حفظ الصحه را بیان
کردید - گفته - هائے شما نه خطا بود نه پوره و کامل! حالا هوش بکنید!
اولا، حفظ الصحه را موافق گفته های شما خلاصه بکنم: (دعوتی حفظ الصحه
موافق قواعد معلومه در خوردن، نوشیدن، لباس، تنفس، اعتدال، و
نظافت بکار برده از قوای بدنیه و طبیعیه استفاده کردن است)
اینک معلوم میشود که حفظ الصحه چیست بقای صحت بدن و روح قواعد

لازمه خوردن، نوشیدن، تنفس بوده شخصی که بقواعد او رعایت کرد، از احسان خلقت عاقلانه بهره میبرد و گرنه برای همنوعان خود بار و ضرر می شود. انشاء الله درس آینده را بتفصیل و بیان او حصر خواهیم کرد.

شاگردان این بیانات مختصر که معلم روی تخته نوشته بود - مشغول استنساخ و نوط (قید) شدند -

درین اثناء زنگ تفریح زده شد و بعضی برای اكمال استنساخ در جماعت ماندند - بعضی که نقل کرده بودند همراه معلم یکجا برآمدند - اما بمصر آمده کلکین با را کشاد و ماندگان نیز مجبوراً بیرون رفتند -

طعام

- فرزندان! دیروز تفصیل و بیان حفظ الصحه را وعده کرده بودیم حال اولاً از طعام بحث کنیم؛ عقلاً میگویند «خوردن برای زندگی است نه زندگی برای خوردن...» این فقره اساس حفظ الصحه خوردنست، چه غذا برای تلافی مافات و تقویه ترکیب اجزای بدن است - برای اكمال این عمل خاصه تجلیل (بهضم) اهمیت زیادی دارد، یعنی پیش از بهضم نان اول، دوم را نیاید خورد و طعام را در ساعتهای معین و موافق فصول و تعلیم باید صرف کرده لذا - آلات بهضم مثل دهن و دندان را پاک و محافظه باید کرد -

با دندان چیزهای سخت را شکستادن همچنان که ینمای دندان
را خراب کرده در اساس دندان رخنه می اندازد این چنین استعمال
حلیم، سکریت، ترشی و مسکرات برای دندان آن قدر مضرت دارد
که بعد از وقوع تلافیش ممکن نمیشود - علاوه برین اینها لعاب دهن
را افساد و قوه ذائقه را خراب و وظیفه معده را اختلال کرده
کیفیت هضم را تنقیص میکنند - چنانچه بعد از طعام آب بازی و
استحمام مضر صحت است - خوب خابیدن، گرم نخوردن و از طعام
کنه و خام خاصه از میوه ناریده، احتراز کردن، بیابکی ظروف و آلات
اعتنا نمودن لازم است، یا دست خوردن بیم خلط گرد و غبار دارد -
اگر نوع طعام مکرر نشود و نیز ترکیب و تقویه اجزاء بدن کفایت
نمیکند پیش از سیری دست کشیدن از پر خواری مجانبت کردن
ضرور است - صرف طعام شب مانده و روکشاده موافق نیست - اگر
اتفاق افتد دوباره گرم و سرخ باید نمود - وقت قدم زدن در
بالای راه صرف طعام کردن نیز - چنانچه از خفت طبع و مزاجت -
موجب اختلاط گرد و غبار می شود - همچنین وقت باد تند، درها را
کشاده طعام خوردن موافق حفظ الصحه نیست -

خلاصه غذا برای تلافی چیزیکه از بدن فوت شده و یا برائے
قوت ترکیب جسم است بنا بران در نفاقت و استعمال آلات هضم
رعایت باید کرد -

..... برین وجه مقصد خوردن وظائف آلات تحلیل خلل دار نمیکرد
 گذشته ازین شکر نعمت از دست نیرود
 معلم میخواست به بحث نوشیدن شروع کند چشمش بساعت
 خورد که روی میز ایستاده دید که دو دقیقه از وقت مانده قطع
 کلام کرد - بیتی را خوانده بود که آواز توپ چاشت را شنیدند،
 معلم نیز بیرون شد -

آشامیدن

معلم وقتی که داخل صنف شد روی تخته سیاه را پاک کنانیده
 کلمه آشامیدن را نوشته گفت -

- بهترین چیزیکه برای فعالیت اجرای جسم در یکشب و روز
 قریباً چهار - پنج پا و صرف میشود همین آب هست که از هزاران
 سال باین طرف فواید غذائیت او را مردم درک کرده اند -
 آنها از حیث شرب خیلی محل احتیاط میباشند - نخستین برای
 نوشیدن آب منبع چشمه خدا داد دامن کوه مثل آب پنهان مفید
 است - خاصه بعد از قطع مسافه از میان سنگلاخ قابل تر صالح تر
 می شود - دوم آبهای دریا بشرط آنکه همه سواحل دوریا را
 در میان آبادی دیوار کشیده محفوظ داشته باشد از دریا ئیکه در
 پهلو کناره آنها یا دارای شرعهای حیوانات و انسان باشد
 لائق شرب نیست - چه شرط آب گوارا و مفید صحت آنست که

از بوی، رنگ و طعم بیگانه عاری باشد آبهای چاه، باران، برف،
حوضها و دریاچه ها قابل نوشیدن نیست، آب ایستاده مضرحت است.
چنانچه آب مخلوط با ملح آهکی مفید نیست. همچنین بخار آب شده
نیز هرگاه همراه هوا مخلوط نباشد بطی المضم است. آبهای منقوع
چای و برگ و یا مخلوط بعضی اجزاء، بتوصیه و تجریه اطباء سنجیده
کاران صرف کرده می شود.

مشروبات مسکریه بهیچ صورت قابل اعتیاد شرب نیست. چه
کیکه اعتیاد راکل ایجاد کرد، برای، عائله، جامعه و بنی نوع خود
بار، ضرر و ضیاع است. بتلائے او نیز طولی نمی کشد که از
جامعه حیات بسبب فرسودگی اجزای جسم هلاک و محوشده بیرون
میرود. یا هر قدر که در قید حیات است، در غلوت و انجمن بارگران
قاطر خود و دیگران است، یسا عائله که با سعادت تشکیل یافته بعد
از اعتیاد این بدبختی پریشان گشته، گاهی بخود کشی گاهی بصورت
اضرار او متعلقان را گذشته ازین حیات چنین اشخاص همیشه آشفائ
سقات و تبلی، بیگانه ذکا و شرف است.

در دین حنیف ما حرمت مسکرات به همین حکمت است که
سعادت و وجود همکنان را نایم نموده. درین اثنا فرزند عتید الکرم
قتاد گفت:

— صاحب! قاقائو و قهوه نیز کم معمول و معتاد شده فوائد

او چیت -

- این ها برای تنبیه اعصاب و هضم گاهی استعمال شود ممکن است - مثل متقوع چائی و سائره که در بالا شرح دادیم شاگردی علاوه کرده

- صاحب چندیت بعد از طعام چاشت برائے ما شربت کشمش و مویز نمی دهند - البته آنهم خالی از فائده نبود -
- بی نور چشم! برای هضم طعام خیلی مفید است - ولی امروزها در عوض او یک - یک پیاله چای سیاه شیرین که یالیمو میدهند - جایگیر او میشود - چه مقصد از شربت کشمش نیز همان مخلوط فشر است که هضم را تسهیل میکرد - شیرینی برای بدن از احتیاجات دائمه است که در بحث وجود بشر و جگر تفصیل او را خواهیم دانست -

زننگ آزادی شنیده شد - معلم بحث تبلیس را بفردا گذاشته خدا حافظ گویان از میان اطفال بیرون رفت -

تبلیس

غیر از احمد علی همه حاضر بودند - معلم موافق وعده خود میخواست بتقریر تبلیس (پوشاک) شروع کند - درین آشنایخن بالا پوشش خود را تا دهن و پس گردن بالا کرده احمد علی از در داخل شد - بعد از سلام بجائے خود میل نشستن کرد - معلم فرصت را موافق

یافته -

فرزند امروز پانزده حمل است اگرچه باران این صبح بسبب
 تنجرات طبیعت هوا را چیزے سرد ساخته با اینهمه بالا پوش خود
 را مثل همصنفان در برنده (توریدور) پهلوی در بالای کوت بند
 میگذشتی، چو تکم این تنبیه دوسه بار تکرار یافته بود احمد علی گفت:
 - معلم صاحب بیم آن بود که از جمله اول درس می مانم،
 مضطرب بودم - فکرم یا نطف مشغول گشته داخل در سنجانه شدم -
 معافی میخواهم مگر (بطرف یک نفر که دوریشی کرک تباتی در بر و
 در مرتبه آخرین بود) اشارت کرده، این ها نیز نصیحت شما را شنیده
 اند - گذشته ازین مثل من نیز دیر نمانده اند - چرا گردن خود را
 پیچیده نشسته اند؟ آن شاگرد در حال از جای خود برخاسته
 - گلوی من امروز آشوب داشت علاج مالیده ام بنا بران
 با گردن بند (دستمال گردن) نشسته ام -

معلم ازین چالاکی، عذر هر دو را اگرچه قبول کرد اما ازین
 موضوع در فکندشت و بیانات خود را بجای مشهوره لطیفه آمیز
 سر کرد:

- میگویند "آدم و لباس، خانه و پلاس" بی این سخنی است
 نیم لطیفه و نیم جدی - چونکه در مقابل این حرف از یک طرف آدم
 بلباس آدم نمی شود - بعقل است - گفته اند! از طرف دیگر شرف

مکان بواسطه ساکن او (نه بفرمایش) فرموده اند - ظاهر آیکی دیگری را تردید میکند - اما قرآنی که در محاورات زبان زد شده بی حکمت بنشاء نیست : ضرب المثل اول « لزوم هر چیز در موقع خود ضرور است » را نشان میدهد - همچنانکه انسانها موافق سن، طرز معیشت و فصل و محیط محتاج خواب می باشد، اینچنین محتاج لباس موافق فصل و محیط و سن و اصول معیشت هستند - مثلاً در در ممالک گرم سیر مردم بالباس معمول پنبه و نخ نازک اکتفا کرده میتوانند - یعنی باین قدر و این ماده رفع احتیاج میکنند - خاصه در چنین جایها بیشتر لباس های سفید، نباتی و خاکی می پوشند - تا حرارت آفتاب نفوذ زیادی کرده گران و مضطرب نسازد - چنانچه آیام تابستان اهالی دانت کابل طبعاً همین رنگها و همین مواد نازک را ترجیح میدهند -

برعکس اهالی سرد سیر لباسهای پشمی و پوستهای بلند مو را نسبت به نخ و پنبه دار اختیار میکنند واضح تر کنیم؛ مردمان قدیم بدون وباخت پوست حیوانات را برای رفع احتیاج استعمال میکردند - چنانچه اهالی نواحی قطب تا امروز بهمان حالند - سبب اور ظاهر است که از یک طرف دسترس پیچز دیگر نبودند و از طرف دیگر محتاج چنین لباسهای کلفت و سنگین می باشند -

اما اهالی منطقه معتدل پوست را باغث کردند بواسطه بعضی
 دوا موی هایش را جدا کرده یا یکدیگر بافت داده یا مالیده تنگه ها
 و قماشهای متنوع بعمل آورده استعمال نمودند، زیرا پشم در
 وقت لزوم برای حفاظت گرمی بدن - که نسبت به پنبه و کتان
 کمتر ناقل حرارتست موافق می باشد - مخصوصاً یافته و یا مالیده پشم
 اگر کلفت و لک بتعبیر دیگر نرم باشد، برای حرارت بدن خیلی
 حمایت کار است، چه، میان مسامات و چشکهای نازک آن قماش
 یک قسم هوا نجوس میماند - از آنجا که هوا برای نقل حرارت کمتر
 واسطه می شود، گرمی بدن بزودی ضائع نمیکرد و خوب ست
 خلاصه لباسهای زمستانی در مملکت سرو سیر باید از پشم معمول
 بوده نرم و لک باشد - زیرا درین ایام طبعاً بدن انسان بیشتر
 حرارت خود را خارج میکنند - البته چنین لباس مانع خروج حرارت
 می شود و گرمی بدن ضائع نمیکرد و بشرط آنکه رنگ و لباس نیز
 تند تیز باشد - نه سفید و کم رنگ .. این است که تنگه های
 وطنی ما - بشرط تندی و سنگینی رنگ از تنگه های خارجی بسبب نرمی
 و لکی در زمستان مفید است - چه در پشمی و چه در پنبه و نخی زیرا
 لباس پنبه نیز در حفظ حرارت بدرجه دوم قابل استعمال است -
 چون معلم لحظه سکوت کرد، منتظر فرصت، عبدالله اذن خواست
 و گفت:

- معلم صاحب بعضی از دہاتہا میگویند چنین لباسها را در تابستان نیز فائدہ دارد حتی استعمال میکنند اصلی دارد یا نہ؟
- بل نور چشم و قتیکہ بدن زیادہ حرکت کند حرارت بسیار می شود۔ بنا بران جسم از حال معتاد خود زائد الوصف زیر عرق می ماند چہ روی جلد انسان چشکہای بسیاری بیاشند کہ عرق و روغن افزا می کنند۔ عرق بدن را زود بر طرف کردن لازم است لباسہائے نرم و لک لیشی و یا پنبہ۔ بجلب و جذب او قابل تر بودہ از کثرت عرق کہ جسم را عفونت ناک و چرک می سازد و پاک میدارد۔

درین وقت معلم مسئلہ دیگری کہ متعلق لباس بود برای اتمام این بحث در میان آورده در ضمن سوال خواست ایضاح بکند۔
- گفت از شما کدام یک نفر جواب خواست دادہ میتواند کہ تنگ خویت یا فراخ؟

پسر فرماندان کلک خود را بالا کردہ گفت :

- لباس باید بہ بدن چسبیدہ باشد تا وقت کار بدست و پایچسبیدہ مانع فعالیت نشود۔

معلم چیزی نگفت محمد حسن گمان کرد کہ جواب این بچہ پسند معلم نیست برخاست۔

- لباس باید فراخ باشد۔

شاگردان منتظر این بودند که کدام یک ازین جوابها را معلم می پسندد. بعد از لحظه تامل چته اصلاح، قاعده موافق را بیان کرده گفت -

- نه چنان تنگ و نه چنین فراخ - چه اگر بسیار تنگ باشد ضرر یک محمد حسن میگوید، بحصول می آید. اگر زیاده فراخ باشد محذور یک احمد حسین میگوید، پیش می شود.

آنها نیز خوشدل شدند چته نای دیگر او را بجهت تنفس گذاشته بعد از تاثیر طرز معیشت، اقلیم، موسم تاثیرین را در خصوص البه (کالا) ایضاح کرد - این را نیز باید دانست که جسم سالخورده گان نسبت به بدن جوانان مواد عضویه کمتر داشته فعالیت حیاتیه چنین اشخاص تنزل کرده بنا بران حرارت شان کاسته شده بمحافظه گرمی بسینه زیاده تر محتاجند - چنانچه ضعیف و لاغر بنیه گان بچه دیگر بر خاسته پرسید:

- معلم صاحب آیا عرق بدن فائده دارد یا خیر معلم هنوز بجواب او مبادرت نکرده بود که زنگ تفریح زده شد. مع مافیه.

- یک قسم سوال شما را انشاء الله بمبحث تنفس در روز چهارشنبه حل خواهد کرد، گویان یکجا بیرون شدند -

تنفس

از آنجا که امروز نوبت نگرانی بعهده معلم طبیعات بود بعد از زنگ تفریح، در برنده ها گردش نموده - محاوره و مذاکره بچه ها را در خارج صنف یعنی گفتار و کردار ایشان را در حال آزادی و دور از چشم معلم نسبت بیک دیگر تفحص کرده اسم و طبیعت شان را قید ذهن و دفتر یاد داشت خود میداشت تا درجه حسن حال شخصی و اخلاق اجتماعی اطفال را بنجیده در مجلس معلمین تسهیل مذاکره نماید و زمین ترفیع و با شهادت نامه آنها را حاضر سازد -

درین اثنا از پیش درسخانه شعبه اول میگذشت دید بچه پیش تخت سیه ایاده خطاهای افقی و عمودی بیاری کشیده با هم ربط میداد - پرسید :

- نور چشم ! چه میکنی ؟ وقت تنفس و تفریح است در ظرف چهل و پنج دقیقه درس، بدنت از یکجا نشستن و دماغت از تفکر نمودن مانده شده رفع این کسالت در ظرف همین ده دقیقه تفریح ممکن میشود - علاوه برین در یک خانه که تقریباً ۲۵ نفر بچه از هوای او تنفس کرده مواد مفید او را گرفته اجزای بیفایده و یا مضره گذاشته اند - باید درها و کلکیں ها را کشاد - درین اثنا که شاگردان بتفریح مشغولند هوای درسخانه را تصفیه باید کرد

وگرنه تنفس چنین هوا در ساعت آخر زهر و مملک خواهد شد -
 مهندس زاده مقایله کرده نتوانست - چه ساعتی تفریح
 در صنف ایستادن ممنوع بود - تنها این قدر عذر مقبول پیش آورد -
 معلم صاحب همین ساعت سبق مابحث مربع و مکعب بود -
 معلم حساب کشیدن نقشه یکدر بند حویلی را وظیفه داده که عرصه
 او طولاً ۲۵ و عرضاً ۵ اگر یا خانه با بعضی در شرق و بعضی در
 غرب پانزده در پنج گز زمین را فرا گرفته باشد - مثلاً در جانب
 غرب یک خانه خواب، یک خانه بزرگ (دکوتی) چائی و اختلاط
 و یک خانه مسامی مرد و یک خانه مشغولیت زن و یک دبلیز که
 برای اسباب ضروری و یک خانه گک خورو دیگر را دارا بوده در
 طرف شرق یک مہمانخانہ، یک طعام خانہ، یک کارخانہ (آتش خانہ)
 یک تحویل خانہ، یک خانہ خدمتکار، یک مکان و غسل خانہ را
 گنجائش دهد - پسر مهندس میخواست ابعاد هر کدام از این خانه با
 را بیان کند معلم :

بیا فرزند یقیہ این را در باغچہ بفہمان کہ این نقشہ را چہ
 طور کشیدن میخواہی پنجرہ ہا را از کنانید و بطرف باغچہ روان شدہ
 چون این دو نفر از برندہ داخل باغچہ شدند معلم پرسید :
 - بسیار خوب افراد عائلہ چند نفرند، سرمایہ چہ قدر،
 دو مرتبہ باشد یا یک مرتبہ، برای صحن حویلی کہ باید باغچہ

داشته باشد چه فحش می ماند؟ شاگرد جواب داد:

مقدار آنها را اولاً بتقسیم معین میکنم گفته اختصار کرد - چه
همضغان او پیش روی ورزش خانه که میدانچه خوبی مثل میدان
تینس داشت، مشغول شغف بازی (برس و رهاشو) بودند -
آرزوی شدید تماشا و اشتراک دانشگاه شده معلم نیز هوس
و ذوق طفل را درک کرده موضوع مصاحبه را تغییر داده
میل او را تقویت نموده پرسید :-

- این بازی را که نشان داد؟

شاگرد بجایاکی جواب داد:

- معلم صاحب ورزش دوسه روز شد که تعلیم کرده
شرکا همه آموخته اند -

معلم طبیعت یعنی نگران امروز داخل درس خانه شد -
اطفال آداب سلام بجا آورده بجای خود اجازت نشستن یافتند
معلم گفت :

- همین ساعت بمعلم اخلاق و دروس اشیاء خبر رسید که
دو ساعت قبل در ولادت خانه از عیال داری شان یک بچه نو
تولد یافته و اینها را برائے بعضی سامان خواسته اند - بنا بران
بوض خود مرا کیل ساختند - میرجماعه از طرف اطفال
- بیار خوش آمدید صاحب گفت - دیگران نیز با سیمای

بشوش خود اظهار خورسندی کردند - معلم از محبت و اظهار الفت اطفال
شاد شده بهوم خطاب نموده گفت :

امروز افراد عیالدار می و فرزندان معلم صاحب اخلاق شش
نفر شد؛ بعد خانه خواب ایشان باید نسبت بسابق دو گز مکتب
وسیع تر باشد - چه برای هر نفر در آشنای هشت ساعت خواب
جاییکه گنجایش همیقد هواوار داشته باشد لازم است -

از مناسبت فرمائش معلم، همه اطفال نقشه معلم حساب را
یاد آور شده؛ بلی صاحب، معلم صاحب حساب نیز چنین فرمودند -
معلم، مهندس زاده را بخطاب خود تشخیص داده گفت -
- شما بگوئید تنفس چه فائده دارد ؟

- انسان به تنفس طبعاً مجبور است خدا نکرده کیکه از تنفس
عاجز ماند؛ هلاک میگردد -

- نظر بوظیفه که معلم صاحب حساب بشما داده برای اقامت
سه نفر، خانه خواب شان چه قدر وسعت هوا داشته باشد ؟
- تقریباً شش گز طول، چهار و نیم گز عرض و سه گز ارتفاع
بکار است - تا تفریکه اوقات خواب خود را در آنجا بسر می برند -
تنفس آنها از هوای کافی باسودگی ممکن شود -

- خوب است بچم تو بنشین شما (بیک نفر دیگر اشارت کرده)
بگوئید تنفس هوای کافی یعنی چه ؟

- انسان هرگاه از هوای صاف تنفس کند قلبش فرح مییابد و گرنه خفه می شود. مثلاً تنفس و رجای دود و عفونت ناک نسبت بخانه که در پایش کشاده یا صحن حویلی و باغچه سبب تنگ دلی می شود.

و قتیکه معلم طاقت اطفال را بهمین سؤالها نمجیده خود با ایضاح شروع کرد:

- نورچشمان! هر کدام از شما جوابی که دادید قابل تصحیح و و ایضاح است. حال باید دانست تنفس برای انسان و سایر ذی روح احتیاج طبعی است - یعنی انسان هوای صاف کافی را از راه بینی، دهن و جلد گرفته به شش برده ذرات لازمه را بخون داده مضره را بیرون میکند - بتعبیر دیگر اجزای بدن بواسطه خون ماده مؤلفه المحموضه اکثیرن، را از تنفس هوا گرفته در عوض او ماده بیفائده یا مضره اعاده میماند.

اینک کیفیت و فائده تنفس برین وجه انسان باید اولاً تنفس را از هوای صاف کند و تقریباً در هر ساعت ۲۵ - ۳۰ لیتره هوا داخل بدن نماید (یک لیتر ده یک متره مکعب است) خانه که درو سوراخایش تماماً بسته، جائیکه گلغن، و گیگان، بخاری و دودگردان باشد - کذا موقعیکه از بی لطافتی پارو و سائره متعفن بوده مثل خانه پست سقف و زیر خانه کم وسعت

و کم منفذ مضر میباشد. چه، انسان از چنین مقامها هوای کافی تنفس
 کرده نمی تواند. شب در خانه گلدان ها نهادن یا زیر درختها و میان
 نباتات خفتن، در پهلوی مکان خانه خواب داشتن، در صحن و
 یا اطراف حویلی آب ایستاده بودن نیز در تاثیر هواست آنجا یها
 ضرر و تهنکه زیادی دارد.
 شاگردی پرسید.

معلم صاحب شافرنمودید که انسان از راه جلد نیز تنفس میکند این چه طور می شود
 معلم گفت :

بلی، آدم چنانچه از راه بینی و دهن نفس گرفته میبرد. از
 راه مسامات جلد بدن، نیز تنفس می نماید. بشرط آنکه دائماً
 بدن پاک و لطیف باشد و گرنه مسامات دقیقه جلد بدن بسته میشود
 برائے مرطوب و نرم داشتن را به پوست بسته می شود
 چه از یک طرف عرق و از طرف دیگر روغن می تراود. اینک
 بسبب نظافتی هم راه این افرازات مسدود هم هوا گرفتن او
 بند می شود. چه جریان هوا گردد و غبار بسیار می بروی جلد جمع کرده
 بدن را چرک میگیرد. علاوه برین ممانعت چرک و روغن لباس
 تنگ نیز به تنفس سکنه میدهد. چنانچه بواسطه این گردد و غبار
 بعضی ذرات مضر مرضی نیز در مسامات جمع شده تولید نشود و تا
 بسیار امراض میکند. اینچنین تنفس راه دهن بیم و رود غبار

مضریش دارد که سبب نشو و نمای مکروب - حیوانات ذره بینی -
بد می شود -

خلاصه هوای کافی یعنی صاف که اصل مایه تنفس است
در فستقل پاک و واسع وجود دارد تنفس در چنین جایها باعث
صحت اعضاء سلامت مغز بوده از گردش سر نشیان معده
گرانی حساسیت محافظت می ماند - این است که هوای یاغچه از
خانه و هوای فضاها می واسع مثل دہات و دامنہ های کوه
از حویلی بہتر و قابل تنفس است چو در اینجا ہوا بیچ گاہ محصور
و بی حرکت نمی باشد - و دائماً متحرک صاف و ستھرہ می ماند -
معلم و قتیکہ ایضاحات خود را باینجا رسانید، طفلی کہ حکمت
عرق را پرسیدنی بود رفع شبہ نموده مترجیح شد - گذشتہ انہین
وقت تفریح نیز آمدہ بود -



حکمت علمی

امروز معلم اخلاق در ساعت تعلیم خود مصنف در آمد -
شاگردان دم راه او برخاسته رسم آداب بجا کردند - معلم گفت :-
چند وقت می شود با شما از حفظ الصحه مصاحبه داشتیم اندکی
ازو (بحث تنفس) باقی مانده بود، دیروز میخواستیم تمام کنیم، و فتنه
برای ما مشغولیتی پیش آمد، معلم طبعیات را که ساعت خالی
داشتند، نائب خود مقرر کرده بودیم، تمیذ انم چیزی بشما تفصیل
کرده باشند یا خیر؟

سر جاعه گفت: بلی تفصیلات شانی راجع به بحث تنفس
نمودند همه ما مستفید شدیم.

م - خیر حالا خاطر ما جمع شد تا یک حد از حفظ الصحه با شما
صحبت کردیم، دم نقد برای شما همین قدر کافی مینماید، ازین جهت
میخواهیم زمینه سخن را بدل کرده بعد ازین چند وقت از (حفظ الصحه)
روح، صحبت نماییم.

س - مگر حفظ الصحه و رعایت اصول آن محض برای صحت
بدن بوده برای صحت روح نیست، و حفظ الصحه روح چیز دیگری
است؟

- بلی نور چشم! اگر چه در ظاهر حفظ الصحه معروف و رعایت

توانین آن سبب می شود از صحت روح چه وقتی که بدن صحیح و سالم باشد روح هم سالم و در بدن مطمئن می باشد و هرگاه بدن علیل شود روح هم علیل خواهد گشت، ازین جهت عقلاء (عقل سالم و در بدن سالم) گفته اند و نیز (رای العلیل علیل) مثلی است مشهور اما وقتی که وقت کنیم معلوم می شود که صحت روح و ترقی آن بهالم حقیقت انسانی وابسته است برعایت حفظ الصّحه دیگر می که آنرا حکمت عملی (مزایای انسانی) میگویند و تا روح پاینده حکمت عملی نباشد و نوگر باخلاق نیکو نشود نمیتوانم (بجض صحت بدن و رعایت حفظ الصّحه معروف) او را صحیح و تندرست خوانیم بلکه بیمار خواهد بود.

صداقت

درین وقت محمد صادق برخاسته گفت : - البته (حفظ الصبح روح)
عبارتست از عادت گرفتن باخلاق خوب ؟

م - بلی و ما هم نام شما را سر عنوان این مباحث قرار داده
صحبت میکنیم و بشما میگوئیم کلمات صدیق ، صدیق بهم خصوصیت
و مناسبتی بنام شما دارد و همه این کلمات از صدق و صداقت
بنیافته اند آیا معنی صدق را میدانید که چیست ؟
ص - اینقدر میدانم که صدق راستی را میگویند -

م - بسیار درست همین که صدق یا راستی درجات بسیاری
دارد ، و هر درجه آن را که انسان دارا شود از کلمات صادق -
صدیق ، صدیق نامی مناسب همان درجه بر وی گذاشته میشود
امید است شما هم راست گو را شنکار خواهید بود که نامتان
را صادق گذاشته اند -

ص - بنده از خوردی بر راست گوئی خو گرفته ام ، چرا حضرت
پدرم خیلی از دروغ بد می برند - و بالاخص قسم دروغ را
نکرده میدانند ، و همیشه مرا بر راست گوئی توصیه میفرمایند -
همین که درجات صدق و معنی صدیق و صدیق را ندانستم -
مهربانی کرده شرح دهید که مستحق و مستفید شوم -

م - ارجند من ! صدق یعنی راستی یکی از مزایای عالییه
انسانی است و فضیلتی است محمود و چند نوع میباشد صدق
در قول، و صدق در فعل و صدق در عزم و اراده و او شهر
آن صدق در قول است، یعنی وقتی که در قول و فعل خود
راستی پیشه سازی و عزم و اراده خود را بکارهای نیک
درست نمائی، مثلاً خیال کوشش بدین، اطاعت قوانین
مکتب، پیروی ارشادات معلمین، و دیگر از همین قبیل
فکرهای خوب داشته باشی، و باز آنها را بر سرانجام و باطن
خود را موافق ظاهر خود بیارائی درین وقت البته قول و
فعلت را صدق و خودت را صادق میگویند -

وقتی که از راست گوئی و عمل کارهای خوب بصادق
مشهور گشتی و این خصلت نیکو را حائز شدی، در دل
والدین، معلمین، بلکه در دل هر که شما را بشناسد، عزیز
و دوست خواهد شد -

همین دوستی را صدیقی میگویند و شما صدیق (دوست) آنها
می گردید -

و چون انتها درجه در پابندی قوانین مکتب، تعظیم و
اطاعت امر والدین، نصائح پدران معلمین، و بالاخر در تعظیم
و اطاعت احکام دین مقدس ما از دل پیروی داشته احتیاط

ورزی و با اخلاصی درست و ولی صاف باین تکالیف اقدام
نمائی و محض رضای الهی عمل کنی، می شود بصفت عالیله صلیقی
(یعنی بسیار راستکاری)، موصوف شوی و شاید ترا صدیق (یعنی بسیار
راستکار) گویند. خلاصه وقتیکه به یکی ازین درجات و ارا کردی
وجودت خیر محض و نفع رسان مردم گشته فائده ات بخلق میرسد
ازین جهت بهم کی ترا دوست گرفته، وجودت را عنایت می
نمایند زیرا از فواید صدق است که بقدر و شرف انسانی افزوده
اورا در نظر مردم عزیز و محترم می سازد، رعب و وقار او
در دلها راسخ می گردد. سخنش قدر و قیمت یافته هر چه گوید مردم
به سمع قبول می شنوند و براست گوئی و راست کاری معروف
گشته مجتش بدلها جایگیر گردد و خلق گرویده او می شوند و از
ملکه با نجات می یابد.

شنوی

راستی آنجا که علم برزند یار حق دست بهم برزند
راستی خویش نهان کس نکرد از سخن راست زبان کس نکرد
راستی آور که شوی رشکار راستی از تو فقر آرد کردگار
چون بسن راستی آری بجائی ناصر گفتار تو باشد خدائے
شاگردان، ازین بیانات معلّم خیلی خط برده و دل های
رقیق شان پر از حس صداقت گردید.

دیانت

امروز محمد صادق برخاسته گفت: جناب معلم صاحب! دیروز خیلی توضیحات شانی کر دید، معنی و فائده صدق را خوب دانستیم، از بیانات شما قصه (دین محمد خان ما) بیادم آمده. عجب بچه صادق است، پارسال یک قلم خود رنگ داشتم. در جماعت یادم رفته و دیگر رفقای ما هم او را ندیده بودند. دین محمد خان او را یافت و شناخت همین که ایام تعطیل مکتب ما رسید و دو ماه رخصت شدیم، دین محمد خان هم بشکر دره (قریه معروف بسمت شمالی کابل) خانه خود رفت. بعد از انقضای دو ماه که موعد رخصتی پوره و مکتب باز شد و همه حاضر درس شدیم؟ دین محمد خان هم آمده بعد از سلام عیسی و جور پرسانی بمن گفت:

یک چیز شما را یافته و دو ماه می شود پیش خود امانت نگاه داشته ام. گفتم: برادر جان: بیادم نیست چیزی گم کرده باشم. اگر شما چیز مرا یافته باشید پیش تان باشد مهربانی کنید به بمن چیست؟

دین محمد خان قلم را از جیب خود کشید و بمن سپرد. دیدم قلمی است از خود من و دو ماه می شود گم شده از یادم رفته.

گفتم :- او این قلم را دو ماه می شود گم کرده بودم
در پیش شما چه می کند -

گفت :- از جماعت یافته و شناخته بودم از شماست
همین که شما در آن روز پیشتر از مکتب برآمده بودید و دیگر
ما شما بر نخوردیم که قلم را بدیم - ازین جهت نزد خود نگاه
داشته و حال آورده شما سپردم - اگر چه رنگش خشک
شده باشد مگر خود من یک سطر هم با این قلم ننوشته ام
که مبادا رنگش بمصرف رسیده و ضايع خواسته در قلم خیانت کاران
حساب گردد - شاید این خوشه دین محمد خان را هم صدق و
راست کاری خوانند گفت ؟

معلم گفت :- البته سخن شما راست است و رو بطرف
خود دین محمد خان نموده پرسید شما قلم را دو ماه امانت نگاه کرده
و باز به محمد صادق خان دادید

و - بلی ؛ چونکه همیشه حضرت پدرم توصیه می فرمایند
با امانت کاری ، و میگویند غدر و خیانت عادت و خیم است و باید
از آن پر هیز نمود -

م - آفرین بر پدر شما که نصیحت گر و آفرین بر شما که نصیحت شنو هستید ، ولی دین
باب علاود بر امانت کاری - و دیگر بیاناتی هم پدرتان کرده
است ؟ و چون دین محمد خان خوش ماند - معلم خود آغاز کرده

گفت : این عادت نیک شما را اخلاقیون (دیانت) میگویند
 دیانت نیز عبارتست از رعایت و نگهبانی حقوقی که باین شخص
 بوده و بجز خدا کس از و خبر نه باشد. ادای این حق باطل آن از
 وظائف همه انسانی و فرض ذمه اوست.

اشخاص یا دیانت در نزد خدا و خلق عزیز بوده به سعادت
 دارین مائل میگردند و ازین خصلت محموده فواید بسیاری بجای
 میرسد.

گویند نوشیروان در اوایل سلطنت خیلی مغرور و بے خبر
 از شیمه مدلت بود، در خانه شخصی از رعایا که بکرم مشهور بود
 ناشناسانه فرود آمد و از روزن خانه باغ انگوری که در انحوالی
 و ازان شخص بود نگاه کرد. دید تا کسای او پنهانگور است معلوم
 کرد مدتی است دروازه باغ مقفل و صاحبش یک خوشه هم
 ازان نخورده و نمیخورد. پرسید.

حال که انگور باغ رسیده چرا بمصرف خود نمی رسانی ؟
 گفت :- هنوز عشر دولت را ازین باغ جدا نکرده اند.
 پادشاه هم چندان پرداختنی به هیچه امور ندارد. من از دیانتی که
 دارم هر سال تا عشر را جدا نمکنند یک دانه انگور هم ازین باغ
 نمی خورم دمی ترسم حق دولت بدمه من مانده و گردن بسته
 شوم. پادشاه از سخنش متاثر گشت و ازان بعد طریق عدل

پیش گرفت و آن شخص را معزز و محترم ساخت.

حالا دانستی که هرگاه صاحب باغ دست خیانت بانگور
دراز میکرد و حق مالیه را ضائع می نمود، کس خبر نمیشد؛ ولی
خود حق دیانت را مرعی داشته و منتظر ادا ای مالیه بود،

همچنین دروسی که معلمین بشما تعلیم میدهند و نصائح خیرخواهانه
که میکنند، همه این ها در نزد شما امانت است، و قتی که باین دروس
کوشش کنید و نصائح خیرخواهانه شان را قبول فرمایید، حق
دیانت را بجا می کنید، و بصفت پسندیده امانت کاری موصوف
می شوید

شرع که بنیاد امانت نهاد قاعده دین بدیانت نهاد



اهمیت وقت

ساعت زنگدار مکتب ترنگ ترنگ کرده تکمیل ساعت دوازده روز یعنی وقت توپ را نشان دارد - اذان طرف توپ چاشت هم صدا کرده قوه سامعه را از غش و هشت خیز خویش بلرزه ور آورد -

م - ارجمندان ! میدانید توپ چاشت چه میگوید ؟ پسر کرنیل از کرسی برخاسته گفت :-

توپ چاشت با صدای هیبت ناک خود طنطنه قوت دولت ما را بگوش سامعین میرساند وصیت شکوه افغانستان را گوش زد عالم تمدن میکند -

م - خیلی خوب گفتید - ولی با شما که گوش شنوا دارید توپ چاشت حرف دیگری هم میزند - یعنی بصدای بلند اهمیت وقت را اعلام میکند - توپ میگوید : « وقت شما بسیار گران بها است ، شاید یک دقیقه و بلکه یک ثانیه وقت خود را بجا صرف کنید - یک دقیقه وقت بدینا و ماینها برابر بلکه اذان قیمت دارتر است - اگر در تحصیل یا دیگر امور مهتمه صرف نکرد و خیلی زیان و محمل افسوس است - »

وقت عبارتست از دقائق عمر عزیز که مثل موتر دوان و

گذران و پاشل برق شتابان است -

همین که اعاده موتز و برق ممکن و اعاده عمر غیر ممکن است -
مانند تیر از کمان جسته و یا حرف از دهان برآمده نمی شود عمر
رفته را باز گشتاند -

ازین جهت ضیاع وقت را مثل قتل نفس و بلکه بدتر از آن
دانسته اند -

پ - برای جلوگیری وقت از ضیاع چه تدبیر باید
اندیشید ؟

م - باید از کمالی، تنبلی، بیکاری، پرمیزی نموده نگذار -
که نفس باین عادات رذیله خوگیر شود و وقت را به بطلالت
بگذرانند، بلکه رفتار (ساعات خانرا) درین باب سر مشق خویش
سازید ! دیروز بمن گفت : « مدتی است اوقات خارج مکتب خود
را تقسیم کرده و جدولی ترتیب داده ام و در آن جمیع وظائف مهمه
من ثبت است - هر وقت در او نظر کرده هر وظیفه خود را
در موقعش اجرا میکنم - حتی برای تلاوت قرآن کریم، ساعت
پنج صبح را تعیین کرده هر صبح یک جزء تلاوت میکنم -

» پیش ازین وظائف من بترتیب اجرا نمی یافت بلکه اکثر
اوقات بعضی ازان قوت هم میگشت و از وقتی که جدول تقسیم
اوقات را ترتیب داده ام، در ادای هیچ وظیفه ام تاخیر یا فوت

واقع نگشته و ازین جهت وقتم از ضیاع ایمن شده.

حالا دانستی که وقت خیلی گران بهاست. بایست از این استفاده نمود و نگذارے ضیاع گردد. توپ چاشت نیز همین وصیت میکند و بصدای بلند میگوید: لا من وظیفه شناسم وظیفه من است شما را اعلام نمایم که وقت؛ قیمت و ارست حصص ایام شباب و عهد مبارک تحصیل و درین فرصت خوب که می شود هر گونه وسائل تعالی را به سهولت بدست آرید؛ وقت را رانگان از دست ندهید. امور مهمه خود را بخوبی انجام دهید، اینک اگر یک دقیقه این وقت ضیاع گردد باز نخواهید یافت تدارک و تلافیش نیز غیر ممکن و خدا ناخواسته در ادای وظایف قصور رفته بخسران تدارک ناپذیری دوچار خواهید شد.

فیلسوف اسلام میرزا بیدل از تنگی فرصت چه تعبیری کرده می گوید:

اشک یک لحظه بزرگان بار است فرصت عمر همین مقدار است

وظیفه شناسی

ص - وقت را با وظیفه شناسی چه رابطه و مناسبتی است؟
 م - قدری از وظیفه و وظیفه شناسی صحبت میکنیم، بعد از
 رابطه و مناسبت وقت بآن بحث می نمایم -
 وظیفه: یعنی شغل و کار چیزی است که انسان بآن
 مشغول باشد - شغل و کار هم رنگ رنگ و مختلف می باشد از
 از حرفت و صنعت گرفته تا باموریت و کسب علوم و فنون همه
 حساب شغل تقلم میرود - مگر بعض اشخاص در بعض اوقات
 بکارهای بیهوده که بشرف انسانیت صدمه میزنند؛ نیز مشغول
 میگردد - بنا برین انسان شرعاً و عقلاً مکلف است که از آیام
 صباوت تا وقت مرگ بکارها و شغلهای بهبود خود مشغول
 گردد؛ تا نفس از رهگذر بیکاری عاطل و تنبل نگردد و یا
 بکارهای بیهوده شغل نوزد؛ وظیفه نیز عبارت است از همین
 کارهای بهبود - همین که وظیفه دنیوی و اخروی و از هر کس
 و هر حسن چنانکه در فوق بیان کردیم مختلف و جدائی باشد -
 مثلاً وظیفه اطفال است که از اشیای دور و پیش خود و
 چیزهاییکه بنظرشان بر میخورد پرسیده هر یک را بدانند و
 بشناسند اینچنین از وقتی که بمکتب داخل میگردد تا زمانی که

فارغ التحصیل ازان برانید وظیفه ایشان است که در امر تحصیل
جد و جهد نمایند - پاینده وقت باشد، غیر حاضر نگردند، قوانین
موضوعه مکتب را بنظر احترام به بینند - اطاعت و اعزازه
حضرات معلمین و سایر بزرگان را قرض ذمه خود دانند -

وظیفه جوانان این است که بکمال رغبت و رحین پیشک
بعالم عسکری در آیند و خدمت نظام را تا مدت معینی بگردون
گرفته و باین وظیفه مقدس قوه و دارائی وطن را حفاظت نمایند و
در وقت ضرورت ازودافعه کنند -

این است وظیفه، اما وظیفه شناسی آنست که شخص بداند
وظیفه مقدس و انجام آن استراحت قلب و ابرای ذمه اوست
اهمال، تکاسل، ترک، غدر، خیانت در آن شرعاً و قانوناً مذموم
و خودش ازان مسئول می باشد - حالا که دانستی وظیفه مقدس
و یابیت شخص وظیفه شناس باشد، تو هم بوظیفه دروس خود
بمنحوب مشغول بوده و بکاریکه تعلق نداشته باشی بیچ گاه
دست نه زنی زیرا از اقتضای وظیفه شناسی است که از حدود
شغل خود تجاوز نکرده بوظیفه دیگر دست اندازی نکنند، تا امور
وظائف مختل نگشته و سر رشته نظام آن هم نگسلد چه استعداد
هرکس برای یک هنر و یا صنعت مخصوصی مخلوقست - هرکسی را
بهر کاری آفرید -

اکنون از ربط و مناسبتی که در بین وظیفه و وقت است صحبت میکنیم، معلوم شده وظیفه مقدس و از انسان مطلوب و ادایش در وقت می شود پس وقت ظرف و شرط آن میباشد اگر وظیفه از انسان مطلوب نمی بود وقت را قیمت داد که میگفت و دارای اهمیت که میدانست؟ ازین جهت اهمال یا تقدیم و تاخیر نمودن وظیفه از وقت موجب فوات شرط می شود و از قدر و قیمت آن کاسته انسان را بی شرف می سازد، فیلسوف اسلام میرزا بیدل در خصوص ادای وظیفه در وقت توصیه می فرماید :-

من نمیگویم زیان کن یا بفکر سود باش ای ز فرصت بخیور و هر چه هستی زود باش
بی تربیتی وظیفه یا فوات شرط آن هم از رگدز آست
که شخص مؤلف و دارای متانت اراده نباشد ؟

ص - متانت اراده یعنی چه ؟

م - متانت اراده یکی از مزایای عالییه انسانی است و ما فردا انشاء الله ازان بحث می رانیم

متانت اراده

امروز معلم اخلاق بصنف در آمده گفت میخواهم قرار
وعدۀ خود از متانت اراده بحث رانیم.

میدانید اساس همه نیک بختیها و بمطالب رسیدنها
و کامرانیها (ادای وظیفه) است و وظیفه ممکن نیست بدون
(متانت اراده) انجام یابد. آخر همین شاه مراد خان رفیق خود را
ندیدید! که پارسال در امتحان شش ماهی در ابتدائی پنجم نمره
(۲۰) سید مقصود در آن صنف نمره اول و در همه مضامین
خود خیلی مستعد و قابل بود همین که سید مقصود در عزم و
اراده سست و پست و برعکس شاه مراد خان دارای متانت
اراده و عزم قوی است خلاصه شاه مراد خان اراده کرد که
در امتحان سالانۀ خود را نمره اول بازو و بلکه مضامین ششم
را امتحان داده برتر شد و دوم داخل شو روز یک ساعت خارج
مکتب به تحصیل و تکرار دروس مشغول شد، سید مقصود ازین
حرف شنیده هم اراده کرد روز یک ساعت بیرون مکتب درس
بنخواند همین که شاه مراد ساعت (۴) صبح را برای این درس
مبیین کرد. سید مقصود که اراده اش چندان متانت نداشت
گاهی طرف صبح درس میخواند و گاهی دیگر و گاهی هیچ نمیخواند

شش ماه گذشت و امتحان سالانه رسید سید مقصود از سستی
عزمی که داشت اگرچه درین امتحان کامیاب برآمد و در صنف
ششم ترقی کرد ولی رتبه اولیت را ضائع ساخته و نهمین شد
مگر شاه مراد خان که اراده محکمش فسخ نگشته و همیشه در
ساعت (۴) مشغول پیش رفت درس بود با صنف ششم
یکجا امتحان داد برابر با آنها ترقی کرده بر شدیه دوم (صنف ششم)
داخل شد و فوراً در امتحان سه ماهه درین صنف هم نمره
سوم برآمد.

همت بلند دار که نزد خدا و خلق باشد بقدر همت تو دستگاه تو
ص - سستی در اراده چه نقص پیش میکند ؟

م - ارجمند من ! اشخاصی که در اراده خود متروک باشند
گاه بیک کار و گاه به دیگری دست زنند آخر همه کار ناقص
مانده با انجام یکے هم موفق نمی آیند و این گونه اشخاص قیمت
انسانی را ضائع میکنند و در پیش مردم به یوالموسی و هر دم
خیالی که عادت است روزیله مشهور می شوند.

در اخلاق محسنی میگوید :- نشان عزیمت درست آنست
که چون بقصد کار می کمر بندد و با خلقن همی اشتغال نماید به
منع هیچ نافع از کار نماند و قصور و فتور بعزم خود راه ندهد و
میگوید : یکی از پادشاهان بخوردن گل عادت کرد، هر چند اطباء

منع میکردند و مضرت آنرا باز می نمودند ازان منع نمی شد -
 روزی یکی از اعیان بشرف حضور مشرف شده دید پادشاه
 خیلی زرد و زار شده صورت حال را استفسار نموده - پادشاه
 حقیقت واقعه را باز گفت -

آن بزرگ عرض کرد وقتیکه اعلحضرت میدانند از بن مهر
 ضرر بمزاج مبارک میرسد چرا تدارک نمی کنند -
 پادشاه گفت :- چندانکه جهد میکنم با خود بس نمی آیم -
 بزرگ عرض کرد این عزمیه من عزمت الملوک کجاست
 آن عزم که پادشاها را می باشد پادشاه ازین سخن متاثر شد و عزم کرد
 که دیگر گل نخورد و ببرکت عزمیت ازان مملکه خلاص یافت
 عنان عزم بهر جانبی که برتابی مکن بدست ترد و عنان خود راست
 که کس بمنزل مقصود ره نمی یابد مگر به سعی تمام و دگر بعزم درست
 بهر آنکه پائے طلب در طریق عزم نهاد به تختگاه بزرگی رسد بگام نخست

حاکمیت بر نفس

امروز معلم اخلاق در ساعت تعلیم عبارت (حاکمیت بر نفس) را با خط جلی به تخته نوشت، و رو (بعبد الحکیم خان) نموده گفت:-
میدانید حاکمیت بر نفس چه چیز را میگویند؟ و شما حاکم بر نفس خود هستید یا خیر؟

ع - این قدر میدانم که (حاکمیت) حکم فرمائی را میگویند نفس هم هر کس دارد، و چون شخص را نفس بخواهشات و آرزوهای خود همیشه سوق میکند پس حاکمیت بر نفس همین خواهد بود که شخص جلو او را بدست گرفته نگذارد بخواهشات و آرزوهای خود مثل بهائم متفرق شود، زیرا اجتناب از عادات بیهی و واجب است -

چند روز پیش که تب صفراوی کرده و از تعلیم افتاده بودم، خوب دانستم از خواهشات نفس بود خربوزه را خیلی دوست دارم و اکثر بیار و نا بار میخوردم. و هر بار که خورده ام ثقلاتی بطبع پیدا شده مریض میگشتم و علت مرض را نمی فهمیدم -
درین نوبت داکتر آمده تشخیص نمود که عوض تب از نهاله خوری خربوزه بود، ازین جهت چند روز می شود خربوزه نخورده و عهد کرده ام که در تمام عمر نخورم -

م - فی شما منی حاکمیت بر نفس را خوب نه فهمیدید، زیرا
چیز پاک طیبی را که خدا تعالی برائے خوردن، ما و شما آفریده
و از محصولات وطن عزیز ماست و روپیه داده خریده آید عهد
کر دید نخورید -

خوردن که با اندازه و بوقت و بقرار حکم عقل باشد بعبارة
دیگر حق غیر دران داخل نباشد هیچ ممنوع نیست، پرهیز کردن
ازان هم چندان قدر قیمتی ندارد - حالا که بسو خود بر خورد
و دانستی که این چیزها را حاکمیت بر نفس نمیگویند، بشنو که
من برائے تو بیان کنم -

حقیقه حاکمیت بر نفس عبارتست از زیر دست داشتن و
رام ساختن او را تا در جمیع احوال و امور به تحت فرمان عقل
بوده یکسر مو از حکم او سرکشی نکند و بصفت اطمینان، سکون،
و تاز، متصف گردد - اضطراب و جزع را ترک دهد - چون نفس
باین درجه رسد البته بخواهشات هوا و هوس منمک نمی گردد،
در مکاره و شادمانی مضطرب نمی شود در هنگام قهر و استیلائی غضب
عقارش زایل نگشته و او را بجاده جون سر نمیدهد در ثروت
و غنا سرشار نشه غفلت و تکبر نمی باشد و در عسرت احتیاج
پست بهمتی و تردد را بخود راه نمی دهد - در اقدام بکارهای
مهم و مقصود، تحمل هرگونه تعب و شقت نموده با ثبات قدم

دوام می ورزد. این گونه نفس را مطمئن میگویند.

حضرت اسدالله الغالب رضی الله عنه در غزوه با شکری
در آویخت و او را مغلوب و اسیر خود ساخته دعوت بایمان کرد.
و او را آورد. شاه ولایت ماب شمشیر برکشید و بر فراز سینه اش
نشست تا سرش جدا کند. درین وقت اسیر از بغض و عداوتی
که داشت بی ادبی نمود بروئی مبارک تفت کرد. حضرت شاه
فی الحال شمشیر در نیام کرد از سینه اش برخاسته او را راه داد.
اسیر گفت درین وقت که این گستاخی از من سرزد و کشتنم به
بدترین حالتی بایستی چگونه مرا راه کردید؟

گفت من ترا برای خدا میکشتم، اکنون که گستاخی کردی
از نفس خود ترسیدم که مبادا بکشتن تو خورسند گردد و چون من
حاکم بر نفس خویشم و نمیخواهم بمراد خود برسد. ترا راه دادم
و نماندم که او خورسند شود. اسیر ازین سخن متاثر گشته و
فوراً مسلمان شد.

کلیم مهدانی چه اعجاز می کند.

عنان سرکشی نفس را براه هوس بگیر و فکر مکن از دلهائی گیری



تعلم

ع - در صنف ما محمد عالم خان چندان حاکمیت بر نفس ندارد -
هر جا هر چه را بد بیند از و تفحص میکند و در کتابچه جیبی خود
آن را ثبت می نماید -

دیروز دیگر همراه او هوا خوری باغ بابر شاه رفته بودیم و
بنحیابانها اینطرف و آن طرف قدم زده سیر میکردیم، تا رسیدیم
بحدود کوتی باغ و مسجد بابر محمد عالم خان کتابچه خود را از جیب
کشیده و بنا کرد به نوشتن کتابه مسجد -

گفتم :- باز چیست شما هر جا هر چیز را به بینید کتابچه را از
جیب کشیده دستی در آن نوشته میکنید؟ حال بگذارید یک ساعت
بفراغت هوا خوری و گلهار را تماشا کنیم این عادت تنان خیلی آدم
را به تنگ می سازد، خلاصه هر قدر او را منع کردم تا کتابه مسجد
را نوشته نکند نماند ہی خوش وقتی میکرد ہی وجد می نمود که معلومات
تازه از تایچ بنائے این مسجد بدست آوردم -

م - محمد عالم خان گفت - ارجمند! راست میگویند -
- بی بزور نوشته کردم و گرنه عبدالحکیم خان نمی گذاشت -
- آفرین بسیار خوب کردید درین خصوص عبدالحکیم خان
حق بجانب ندارد، زیرا هر طرف پیسوده گشتن چیز دیگر است و از

هر جا یا هر کس چیزی پرسیده بر معلومات خود افزودن چیزی
دیگر شما که دارای هیچ یک فضیلت محموده هستید خیلی شایان
تحسین می باشد و امید که در استقبال یکے از رجال خبر دار
وطن عزیز گردید

میدانید (تعلیم) چه قدر یک امر مهم می باشد و تحصیل برای
انسان تا کدام درجه لازم و بلکه فرض عین است و مسلم است
که در میدان مبارزه حیات هیچ کس بدون علم گوی سبقت
نیتواند بود. سعادت دنیا نجات آخرت همه به تحصیل علم وابسته
است. و برخلاف جهل موجب اوبار دنیا و وبال آخرت بوده و
صاحب خود را از آسایش داین محروم میگرداند و بدرود بید و
و بلاک ابدی او را سوق میدهد.

همین که علم بسیار و انواع او کثیر است و روز بروز احتیاج
عالم تمدن بهم با و بیشتر میگردد و باز عمر انسان خیلی کوتاه و
فرصت ازان تنگ تر اگر ما و شما همین چند ساعت خواندن
کتاب ففاعت و رزیم و باقی اوقات خود را به بی پروائی بگذرانیم
و بواسل از دیاد معلومات تشبث نجوئیم. نمیشود گوهر مقصود
یعنی گنج گرانهای علم بدست مان بیفتد.

پس یکی از وسائل عمده تعلیم همین است که انسان با هر که

برخورد و هر جا بود چیز استفاوه نماید +

دانشندی میگوید «بایست شخصی (از هر پیشه و کاریکه بود) تضاد نکرده و مگر که بعد از رد و بدل چند سخن چیزی حاصل کردم که قبلاً ندانستم و معلوماتی فرا گرفتم که پیشتر نمیدانستم» بعد از این بیانات، معلم باز بعبدالحکیم خان خطاب کرده گفت: حالا که دانستی برای فراهم نمودن ذخایر معلومات، بهرگونه وسائل تثبیت لازم است، بشنو که بعضی از آداب تعلیم را یگان - یگان برای تو بشمارم: نخستین بایت بر علم تکبر و بر معلم حکومت و امارت نفروشی، یعنی از استفاده ننگ و عار نکنی اگرچه معلم از اشخاص معتبر و مشهور نباشد.

۲ - در حضور معلم فروتنی نموده خدمتش را برای علم سرمایه شرف و افتخار خویش دانی.

۳ - از جمیع علوم محبوسه حظ و اطلاعی حاصل کنی.

۴ - در تحصیل، امر ترتیب را رعایه نموده اولیات را (مثل تهذیب اخلاق) اولاً حاصل کرده و باز مندرجا بالا روی.

۵ - مناسبی که در بین علم و مقصد است بخوبی بدانی تا اهم و نافع ترین علوم را پیشتر از غیر اهم تحصیل کنی خلاصه بخواست معلم از آداب تعلم تفصیل صحبت نماید که زنگ مکتب صدا کرده خبر داد وقت درس تمام شد، بنا بران تقریر خود را خاتمه داد و از صنف بیرون شد.

صبر

امروز معلم اخلاق در صنف در آمده از محمد صادق خان
پرسید درین ساعت از مضمون اخلاق کدام مسئله را موضوع
بحث قرار دسیم ؟

محمد صادق خان تا میخواست چیزی بگوید، صابر خان بچستی
از جابر خاسته گفت : اگر از اعتیادات خوب بحث رانید بهتر است
م - بسیار خوب انشاء الله ازو بحث می رانیم، همین کمن
محمد صادق خان را خطاب کرده و ازو می پرسیدم - شما چرا
بجواب پیش زبانی کردید -

ص - معذور دارید، از بسکه بذاکره شغف دارم هر وقت
شما از هر که چیزی می پرسید مرا شوق میگیرد - که جواب دهم -
م - من این شوق شما را خیلی تحسین میکنم، همین که
عادت شما باشد، سچ گاه در میان سخن دو نفر در نیاید، و چون
شخصی از غیر شما چیزی پرسد، زنده در عرض، شما جواب ندهید
زیرا ازین جواب تان معلوم می شود که محمد صادق خان نمیداند
بلکه من خوب میدانم و این عادت چندان خوب نیست پیش زبانی
شخص و قتیکه از غیر او چیزی پرسند، حاکی می شود از استخفاف
سائل و مسئول هر دو و بلکه موجب استخفاف خود جواب ده هم به

چرا اگر سائل باو بگوید من از تونه پرسیدم، چه قدر شرم خواهد بود باز چه خواهد گفت؟

این گونه پیش زبانی اشخاصی میکنند که مثل شما صابر خان نام نداشته و از فضیلت (صبر) بی بهره باشد. اگر شما حقیقتاً صابر خان هستید میخواهیم از اعتیادات خوب پیشتر چیزی از فضیلت صبر (که هم از جمله اعتیادات خوب است) با شما صحبت نماییم.

شاید ازین فضیلت نیز حصه مستوفائی بردارید.

ص - هر چه ارشاد نمایند به سمع قبول شنویم.

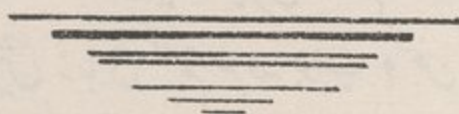
م - صبر - یعنی شکیب از مزایای عالیّه و شیمه ایت محمود و دو نوع می باشد یکی صبر در حدوث مصائب و آلام و دیگری بر انجام امور مهمّه و هر دو نوع او مطلوب است. زیرا وقتیکه عاقل بتطرّغور به بیند، میداند که عالم محل حوادث است و جریانش بر حسب تقدیر و رهائی ازان غیر ممکن. البته نفس در حدوث مصائب از جاده سکون و آرام انحراف نمی ورزد. جزع و فزع را بخود راه نمیدهد و درین صورت یک مصیبتش (بواسطه جزع که در حقیقت مصیبت دیگری است) دو نمی شود. همچنین وقتیکه شخص بکارهای هم اقدام نماید و در انجام آن صبوری پیشه سازد و غالباً بر مطلوب خود می یابد - درین

صورت یک خورندیش دو میکرد یعنی انجام کار و نظیر بر
مطلوب و اگر فرضاً بر مطلوب نظیر نیاید، دامن بهتش از لکه
بی صبری پاک می ماند - دیدید که اعلحضرت والا غازی ما
در امر هم استقلال دولت و ملت اقدام نمود و در این
راه بهرگونه مشکلات که پیش آمد صبر کرد - چگونه عاقبت
باین مطلب بزرگ فائز آمد - نام خود و نام دولت و ملت
خود را زنده جاوید ساخت -

در اخلاق محسنی میگوید: یکی از امرا بحضور پادشاهی ایستاده
و شاه با او در فنی مشوره می نمود - اتفاقاً درین وقت کژدمی
در پیرانش افتاده و هر دم او را میگزید، تا حدی که نیشش
از کار افتاد - ولی امیر اصلاً قطع سخن نکرد و نه در وضعش
تغییری پیدا شد و قتیکه بجان آمد، کژدم را از جامه بیرون
کرد - پادشاه ازین حال مطلع شد و چون فردا شرف حضور یافت
شاه فرمود: وقع ضرر از خود واجب است تو چرا دیروز چاره
از گزند عقب نکردی ؟

عرض کرد اعلحضرتا! من از ان اشخاص نیستم که شرف
همکلامی چون تو پادشاهی را بیک گزیدن عقب از دست
دیم! اگر امروز در بزم حضور بنده هر کژدمی صبر نتوانم؛ فردا در
معرکه بزم به تیغ زهر آب داده دشمن چگونه میر تو انهم کرد - پادشاه

ازین حرفش خورد گشت و منصبش را بلند ساخت
گویند سنگ لعل شود در مقام صیر
آری شود و لیک بخون جگر شود



اعتیادات خوب

ص - دیروز در فضیلت صبر مضامین بلندی بیان کردید - بنده خیلی از آن متأثر گردیده عبرتی گرفتم - عهد میکنم که بعد ازین هیچ گاه پیش زبانی نکنم - در جواب و سخن کس در نیایم - اکنون مهربانی کرده برخی از باقی اعتیادات خوب سخن رانید - تا از بیان این فضائل نیز بهره حاصل کنیم -

م - معلوم است اعتیادات، جمع اعتیاد هست یعنی عادت گرفتن بچیزی - اعتیادات خوب نیز عبارت است از عادت گرفتن به چیزهای خوب که از وظائف عمده انسانی است و دلیل است بر کمال نفس و بلندی رتبه او انسان جهت پیش رفت کارهای خود خواه محواه به بعضی از عادت های میگردد و آخر رفته رفته این عادات جزوی از مزاجش گردیده طبیعت ثانوی برایش می شود

درین صورت اگر شخص به عاداتی نگوهد خویشتن شود، تمام عمر از غائله آن دوچار نکبت و تکلیف و رنج می گردد و از درجه بلند انسانی بدر که پست حیوانی تنزل کرده ننگ خود و لکه جامعه می شود برخلاف هرگاه به عادات هائے حسنه خوگیر شود - شرف انسانی را که غایت ایجاد اوست، صیانت کرده زندگانش به سعادت میگذرد - فخر خود و خیر جامعه گشته بحیات ابدی که عبارتست از بقای نام نیک فائز می شود - ازین جهت برای هر شخص

و بلاخص برای شما شاگردان مکتب لازم است، خوگیر به عاداتی خوب شوید.

ص - اعتیادات خوب را چگونه تحصیل ینتوان نمود؟

م - تحصیل اعتیادات خوب و انصاف بآن وقتی میسر میشود که انسان در جمیع حرکات و سکنات عقل سلیم را رهبر خویش ساخته از درجه اعتدال در نگذرد و نفس را نماند که در طعام و غیره لذت یا شوق غلبه و جاه و اقام بر کارهای دشوار بطرف تفریط یا افراط میل کرده، از فرمان عقل بیرون رود - در علوم و عقاید نیز نیک و بد را از هم تمیز کرده نفس را بعلوم نافعه و عقاید صحیحه بیاراید این چیزها کلیه ایت که گفتم - اما جزویات اعتیادات خوب اگر چه بسیار است، ولی (سعادت خان) با کثر آنها دارست بنجیده گوی هست - این قدر دانسته که بنجیده گوی موجب وقار شخص میگردد -

کم میخورد و نمیدهد - و قتیکه غذا کم خورده شود، ثقل مزاج و خارش سر پیدا نمی کند و بحدوت بهضم گشته غذای صالح در بدن تولید میکند -

باعتماد خواب میکند - زیرا حیات و عمر را غنیمت دانسته نمی گذارد اکثرش بخورد و خواب بگذرد -

ثبات فکر و استقلال مزاج دارد و بوالهوس و بهر دم خیال

نیت که گاهی چنین و گاهی چنان بوده و در نتیجه حاصلش
بی‌سج باشد.

نظافت و سادگی را در وضع و لباس خود اختیار کرده
از تکلف و کثافت رکه موجب گرفته کی خاطر و انزجار طبع
می شود برکنار است. زیرا از نظافت صفای وقت و خرمی
طبع و از بی تکلفی دولت قبول عموم بدست می آید.
بیار یا حیات : از کارهاییکه بشرف انسانی صدمه
می زند کناره جویی میکند.

مداصه سعادت خان این بیت حضرت میرزا بیدل را
شنیده که میگوید :-

و کس خلق بیدل ناتوان در جنت آسودن چه لازم در دل دوزخ نشستن از شر اوستا
و مدام بآن عمل کرده در جمیع اطوار و عادات درجه اعتدال را
نگه داشته و همه کارش مطابق قاعده عقل و قانون تدبیر است.
امید میرود که بمطالب عالیّه خویش فائز آمده عنقریب سعادت
آئینه خود و خانه وان را (که اس اساس تمدن است) تابین
نماید ملی :-

خوش است عالم آزادگی و خوشحالی درین مقام و در اگر بهشت میجوئ
و قتیکه معتم فضائل سعادت خان را یگان یگان شمرده باشاگردان
صفت میکرد ؛ همه متأثر و خواننده این فضائل شدند.

حرمت و محبت والدین

درین بین شاه مراد برخاسته گفت :- از عادات خوب سعادت خان من هم خبر دارم - با پدر و مادر خود نیز به بیار تعظیم و احترام پیش می آید - هر دو را بسیار دوست دارد همین که در محبت و احترام هر یک فرق میگذارد - میگوید :- مال و دولت اگر داشته باشم ظاهراً میخواهم بخدمت پدر کمتر و بخدمت مادر بیشتر تقدیم کنم و در باطن عقیده دارم که تعظیم حضرت پدر را بیشتر از مادر بجا آورم -

ازین فرقی که سعادت خان در بین احترام پدر و مادر می گذارد خیلی تعجب دارم -

اعتقاد من این است که باید فرزند پدر و مادر را بیک چشم به بیند و در هر گونه آداب در بین ایشان فرق نگذارد و اگر فرق بگذارد بایستی مادر را همه باب ترجیح داد زیرا مشقت حمل و در و زده، خطر ولادت، رنج رضاع، تکلیف پرورش مدتی تنها بر دوش مادر و مخصوص باوست - سبب وجود و نخستین غذائی که ماده حیات فرزند می شود بواسطه اوست - پدر درین تکالیف با مادر اصلاً شرکتی ندارد -

م - شما هم خوب اعتقاد دارید و سعادت خان هم خیلی خوب

گفته - اگر در اول و هله به بیتم حقوق والدین بر فرزند علی السویه
و هر دو سبب وجود و مری او نید - ازین جهت باید فرزند در
وظیفه اطاعت، خدمت، معاونت، آداب تعظیم و احترام هر دو را
در یک پله به بیند و با هر دو در طریق عبودیت بر یک و تیره
روش نماید - بلکه از، فنای محبت در ایشان، هر دو را یکی بیند
و گوید -

قبله خوانم یا پیمبر یا خدا یا کعبه ات اصطلاح شوق بسیار است و من دیوانم
ولی چون وقت رود و بار یک بینی شود ظاهر میگردد که
عقیده سعادت خان ناشی از ذکای فطری و استعداد خدا داد
اوست - زیرا این وثیقه را دانسته باشد که مشقت حمل، دروزه
رنج ولادت، تکلیف رضاع، پرورش مادر در طفلی همه راجع است
به نشو و نمای جسم و تربیت صوری او پس ادای مادر با موئیکه
راجع به جسمانیات باشد با مثل اشیاء نفقه بذل مال، ترتیب اسباب
معاش او مناسب تر بینماید، اما تربیت پدر فرزند را راجع است
با تکمال نفس او زیرا با آنکه اغذیه و البسه و سایر ضروریات او را
به هزار گونه مشقت تهیه میکند - وسیله بقا - و بلوغ او بکمال نشو و نما
میگردد - واسطه کمالات نفسانی او در تحصیل آداب و هنر و صنایع
هم می شود و در سببیت وجود نسبت بمادر در مرتبه اول میباشد -
پس ادای حق پدر با موئیکه جنبه روحانیت در او غالب باشد -

مثل دعا و ثنا انسب بیناید - در بین محمد صادق برخاسته و پرسید:
آیا رعایت حقوق والدین بچند چیز می شود؟

م - ادای حقوق والدین را از پسر ظرف خان یاد بگیرید! می
گوید: ده سال می شود؛ یکروزه همراه حضرت پدر هوا خوری برآمده
و بطرف کوتل یک لنگه (کوتلی است معروف بسمت شرقی کابل)،
روان بودیم پیر لنگی را دیدیم در بنجل سرک نشسته و احتیاج بیچاره
را خیلی پر موج ساخته حضرت پدر بحال فلاکت بار او رفت
نموده، دست بچیب کرده چند روپیه گشید و باو احسان کرد بیچاره
لنگ پیشانیاش و او خیلی تازه شد و پدر را دعا کرده گفت:-
از خدا میخواهم بی وسیله نمایند و این فرزند عصای پیری شما
و والده اش گردد، از همان روز این دعا در دلم تاثیر کرده
دوستی والدین را بجان پرورده تعظیم شان را هم بزبان و هم
بجوارح بجای آورم، امر و نهی شان را بجان می پذیرم -
ظاهر و باطن خیرخواه و وصایای شان را رعایت میکنم مصالح
معاش شان را میخواست و بی منت و بی توقع عوض مهیا
می دارم -

ساعت مکتب ترنگ پانزده روزه ساعت هم درس را نشان داد
معلم اخلاق از حجره جناب مدیر بطرف صنف روان شد، شاه
مراد و محمد رفیق باهم سخن میزدند - محمد رفیق گفت: (خیلی بی تربیت برآمده)

درین بین معلم را دید بصنف در آمدند - معلم حرف شان را شنیده بود؛ پرسید -

ارجندان چه می گفتید که بی تربیت بر آمده ؟
 ر - خیر صاحب ! از پسر همسایه خود حرف می زدم -

م - از و چه حرف میزدید ؟

ر - صحیح که بطرف مکتب می آمدم، دیدم همراه برادر کلان خود گفتگو داشت و زبان میگرد خیلی از وضع او نفرت می آوردم
 حال همین سخن را باو شاه مراد خان می زدم -

م - نمیدانم شما با اهل بیت و (عائل) از چه قلیل رفتار دارید؟
 شاه مراد خان از جا برخاسته گفت :

با همه یک محبت قلبی و اتحاد صمیمی داشته و در هر یک با یک نگاه الفت پرورانه نگاه میکنم -

م - بسیار خوب ! من شما را در زیرکی از سعادت خان کم نمیدانم آیا در بین افراد عالمه خود چیزی درجه و ترتیبی هم گذاشته آید یا خیر؛ چرا فکر شما خیلی دقیق است؛ به بنیم درین مسئله چه بار یک بنی کرده باشید؛ اگر درین باب رائی شما بر صواب باشد امروزه ثمره اخلاق شما را حسب الخواهش خود تان میدهم بلکه یک (آفرین) اضافه تر

ش - تشکر میکنم اینک بخدمت نان از رفتار خود نسبت بجائمه

چیز که هست عرض میکنم -

با برادر و خواهر بزرگ خود بخدمت و احترام روش میکنم -
برادر بزرگ خود را بمشایه پدر و خواهر بزرگ را بدرجه مادر
دانسته سرسویی از حرف آنها سرکشی روا نمیدانم -

با برادر و خواهر کوچک خود بشیوه مدارا و شفقت سلوک
میورزم ؛ حق با (غریب الله) خدمتکار خودمان همیشه عطف
و مهربان هستم ؛ هیچ گاه با اشخاص زبردست و کوچک اهل خانه
خود درشتی و تخریب جانکرده و نه میکنم -

اکثر از سهو و خطائی که از ایشان سر میزند با تفاقل و
اغماض می نمایم - غله ، عفو و درگذشت را درین باب سرمشق
رفتار خویش ساخته ام -

م - آفرین خیلی خوب روش اختیار کرده اید - زندگانی
شما و خانه دان امید است به سعادت بگذرد - شما شاگردان
را ، بچه می زید که با اهل بیت خویش بقرار قوانین (تدبیر منزل)
سلوک ورزید !

ش - تدبیر منزل یعنی چه ؟

م - تدبیر منزل قسمتی است از علم اخلاق دوران از امور
معاشیه و معامله یک عاقله در بین خودشان بحث میراند
رفتار شما با خانه دان خیلی مطابق بعلم تدبیر منزل واقع شده

گویا شما تا یک حدی این علم شریف را عملاً اجرا داشته آید.
ش - امید میکنم امروز از همین تدبیر منزل بحث رانید دیگر
رفقای من نیز بهمین شوق اند.

م - معلوم است (منزل) خانه را میگویند و تدبیر منزل
نیز عبارتست از سر رشته یک خانه یعنی یک (عائله) بر وجهی که
ارکان (اجزای) آن از خلل ایمن باشد و هر که امش بکمال
لائق خود برسد.

در باب تدبیر منزل و ریاست آن (اسلم خان)
یک آدم است سر رشته 'عائله'، اولاد، خدمتکار، اسباب خوراک
پوشاک طرح تعمیر خانه همه را بروجه خوب و بدست اختیار خود گرفته
عائله اش نیز خیلی عقیقه، عاقله، باحیا، صاحب آداب و
دیانت و فطانت است. ازین جهت او را اختیار دار خانه ساخته
گویا نائب و معاون اوست. هر وقت خودش جائی می رود -
عائله اش بسیار بدل سوزی و سر رشته امور بیستیه را انجام
می دهد.

همه پسران خود را از یکسر بمکتب فرستاده خوش نیت
که جاہل مانده ضیاع گردند میگویند.

عبدالرشید پسر کلامم که در صنف ابتدائی است خیلی
شوق دارد بصناع نفیسه داخل شود من هم خیال دارم که در

سال دوم او را به شعبه صنایع نفیسه داخل سازم. با شریف خدمتگار خود بسیار بملائی و مدارا روش دارد بیچ گاه او را بکار های سخت بیش از طاقت مکلف نمی سازد. سر رشته خوراک پوشاک استراحت او را خیلی بخوب وجه آماده میکند.

میگوید: شریف را خدمتگار نمیدانم، بلکه همراه او طریق اتحاد و رفاقت می چلانم. چرا قریب ده سال است بخدمت من مشغول و در خدمتگذاری خود نسبت بمن خیلی با خلاص و غنچاری رویه دارد. روز اول که او را نگاه میکردم، بشره و قیافتش بنظم خیلی خوب آمد. گفتم از قیافه این شخص استنباط می شود که باید بسیار کاری و جرار و راستباز باشد حقیقه فکرم بخطا نرفته همچنان راست باز و دل سوز من برآمد که خیال کرده بودم. این است که درین ده سال فقط دست و پایی من گشته و از معاونت او در امور معاشیه خیلی تخفیف تکالیف من شده و از غم بسیار کارها سبکدوش گشته ام.

خانه سکونت خود را چه قدر خوش طرح و باصول تعمیر مطابق ساخته. لحاظ ضیا، هوا را بوجه خوب و روان کرده و بخش را در خور تنفس ساکنین بنا نموده

اقربا

م - اینک حکایت اسلم خان را گذاشته ؛

محمد رفیق خان ! از شمامی پرسم از خود خویش و قوم داربد یا خیر ؟
ش - الحمد لله ؛ کاکا ، ماما ، عمه ، خاله ، پسران ماما ، خاله زاده
همه چیز دارم ؛ خداوند هیچ کس را بی خویش و بی قوم نسازد -

م - خوب رفتار شما با آنها چگونه است ؟

ر - همه را دوست دارم و در دل من عزیز هستند و مثل
بازوی خود میدانم . خصوص از روزی که (درویش) همایه خود
را دیده ام ؛ که بیچاره بیمار و سبکس و بی غمخوار افتاده بود ، خیلی
قدر خویش و قوم بر سر من آمده .

م - درویش همایه شما از کجاست و چه شده بودش ؟

ر - از همین قریه میدان است (قریه ایست معروف بسمت
غربی دارالسلطنه کابل) به تب محرقه گرفتار بود ، از قوم و خویش
هیچکس نداشت که خبر گیرد و برتار اومی شد -

بیچاره تنها و گنگس (بیوش) بسر چه ما افتاده بود هر روز
همراه حضرت پدر بدیدنش می رفتم و تدارک دوا و پرستاره اش
نموده از و دلجوئی میکردیم ، یکروز رفتم . دیدیم تپش خیلی علاوه
شده و بیثباتی بسیار میکرد - پدرم که بیماریش را سخت دید دلش

سوخته گفت: اگر کدام خویش شما بمیدان باشد، خواسته شود و شما را بجانم برساند - چرا علاج بیمار بجانم خودش بهتر می شود -

وقتیکه که این سخن را شنید؛ شر شر آب دیده اش چکیده و گریه پر سوزی نمود که دل مارا کباب کرد و گفت: - من از خود هیچ قوم و خویشی ندارم - نه در اینجا و نه در میدان؛ بلکه بکس و کویباشم، فقط یک پسر ما داشتم آنهم دیر میشود مرده -

این است که ازان بعد هیچ وقت نیست که بپاره درویش و گریه کردنش بر بیکسی خود بیادم نیاید و خویش و قوم من در دلم عزیز تر نکند -

همینکه پسر کا کایم خیلی یک آدم بی مهر و ننگ دل و قدر ناتناست است پری روز بی سبب با من گفتگو نموده سخنهای سخت زد؛ من هم قصد کرده ام دوباره با او قطع علاقه کرده هیچ سلام علیکی و رفت و آمد نکنم - چرا خیلی دلم از او رنجیده است؛ م - دوستی و محبت شما با خویش و قوم خیل بجا و از انسان گری شاست - همینکه میگوئید - دلم از پسر کا کایم رنجیده و با او قطع علاقه می نمایم؛ چندان حرف بجای نیست و بلکه سبب قطع رحم می گردد که از عادات نکوهیده و خیلی مضرت قویست است در هر قومی که این بلاهای خانمان کن پیدا شده عاقبت استیصال آن قوم نموده - باید شما در حال با افراد خویش و قوم

صله رحم داشته باشید؛ تا حقوق اقارب را بجا کرده بتوانید -

ر - صله رحم یعنی چه و حقوق اقارب چگونه ادا می شود؟

م - صله رحم عبارت است از دوستی و مدارا با اقربا و

حقوق اقارب طوری ادا می شود که بقرار قانون ترتیب حقوق

بزرگی با خویشان بزرگ بر طریق خدمت و اطاعت روش کرده

بر احترام و توقیر ایشان بیفزائید، با همسالان قوم دم از همدمی

و همدمی زنید، خوردان اقربا را با شفقت و مرحمت پیش آید،

محتاجان را بقدر استطاعت و تسکشی، و مسافران ایشان را یاد

آوری، زندگان را شننا و مُردگان را مغفرت خواهی و دعائید

زیرا گذشته گان برای حیات مایلی چیزهای مفید گذاشته اند -

حقیقه صله رحم شعبه ایست از حقوق والدین و استنباط

از آن زیرا رعایت با قوم پدر تکمیل ادای حقوق پدر او رعایت

با قوم مادر تدارک ادای حقوق مادر را می کند و ازین جهت

شرعیت حق مایلی درین باب توصیه میفرماید: حالا صله رحم

و ادای حقوق آنرا تا یک حد دانستی اما روحانیون و معلمین

گرام که از مواعِد تعلیم ایشان مستفید شده سعادت آتی خود را

تأمین میکنند، و ازین جهت آنها را اقربای معنوی میگویند. رعایت

حقوق ایشان هم از فرائض ذمه شماست -

رفقا

امروز معلّم اخلاق بصف در آمدہ بمحمد رفیق گفت :-
 از اقربا تا یک حد با شما صحبت کردہ ایم - اینک از شما می
 پرسم کہ رفقای ہمنصف خود را دوست دارید یا خیر ؟
 ر - بلی بسیار دوست دارم - ولی گاہ گاہی کہ درس خود را
 خوب ضبط کردہ ، از شما یا دیگر معلّمین غرہ اخلاق می گیرم ؛ می
 بینم بعضی از رفقا بر من غبطہ می برند ، ازین رہگذر خیلی دل شکستہ
 و آئادہ می شوم -

م - معلوم است کہ شما رفقا را دوست دارید ، رفقا ہم شمارا
 دوست دارند ، زیرا دوستی اغلب از یک سوافقت اخلاقی و
 مناسبتی کہ در بین دو روح شریف میباشد ، پیدا می شود ، شما
 ہم در مکتب تساد یا کسب اخلاق نمودہ و مناسبتی با ہم پیدا کردہ آید -
 ہمینکہ شما دوستی را ہنوز خوب حس نکردہ و حق رفقا را تا
 حدی کہ می شاید نشاختہ آید - و گرنہ باین قدر حرف جزئی یا
 غبطہ کہ میگوئید ، هیچ گاہ دل تنگ و آزرہ نمی گشتید - یا
 این کہ اگر حقیقتاً بعضی از رفقا بر کوشش یا زیرکے شما غبطہ
 برند ، عیبی ندارد - خوب است کہ آرزو کنند مثل شما کوشش گر
 و زیرک شوند - زیرا قانون اخلاقی غبطہ را تنقید نمی کند -

ز - رفقایم داراے حقند ؟

م - رفقای مکتب که چند سال با شما هم صحبت و دوره تحصیل را با آنها یکجا و در یک صنف تکمیل می کنید، چگونه دارای حق نیستند - رفاقت یک نوع رابطه و اختصاصی است که تذکارات آن کمتر فراموش می شود - باید شما مکتب را یک خانه جدید و رفقای همصنف را اعضای آن بدانید ! طوریکه در خانه برادر بزرگ خود را احترام میکنید و با برادر کوچک شفقت می ورزید همین طور در مکتب باید با رفقای هم صنف سلوک نموده گسانیکه از شما درس یا در زیرکی بزرگند با آنها با احترام پیش آید - از زیرکی آنها (بدون کینه و حسد) استفاده کرده خود را مثل شان بسازید - با کسانی که از شما کوچکند ؛ یا در ذهن مثل شما نیستند همیشه با آنها بمذاکره و مباحثه در پیش رفت درس و کسب اخلاق یارے کنید ؛ زیرا دانشمندی میگوید :-

وحدان زینت حیات است، زینت وجدان فضیلت و زینت فضیلت بلکه اصل فضیلت محبت است. «

و نیز میگوید « دوست برادر ثانوی است. یک برادریست که از روی میل قلبی انتخاب کرده، در رنج و راحت معتمد مخصوص خود قرار داده ایم و دوستی دارای مسرت بسیار بوده شرائط و تکالیفی دارد که طرفین را متبادلاً به مسایله، اعتماد، حفظ سر،

به احترام وادار می سازد.

برادر برادر بود دوست به یو چو دشمن بود بی رگ و پوست به
دانشمند دیگر میگوید: «شخص در همه احوال زندگانی خود
چه در حال رفاهیت و چه در حال شدت محتاج است بدوست
زیرا در حال رفاه صحبت و موانست آنها لذت میگیرد و در
حال شدت از معاونت و امداد آنها بهره می یابد.»

این است که از حقوق رفقا و فضیلت و شرائط دوستی
قدری با شما بحث نمودیم و اکنون از فوائد آن بحث میرانیم.
محمد صدیق خان قندهاری را البته خواهید شناخت. خیلی از
رفقای خود تکریم کرده میگفت مثل برادر با من ولسوزی
دارند. خصوص (یار محمد خان) هر وقت بکار من آمده و در محال
جهان داری همیشه با من مساعده نموده.

پار سال بخمال سفر سه ماهه کابل آمده و قصد کرده بودم.
بعد موعده مذکور واپس بخانه روم. ازین جهت برای عالمه یقدر
مصارف سه ماهه نفقه تهیه نمودم، و قتیکه بکابل رسیدم، به سبب
بعض علل زندگی و موانع یکسال مانده و رجوع بخانه میسر نشد.
از طرف آنها خیلی پریشان بودم هر چند در کاغذهای خود که
بدان میفرستادند از هر باب خیریت می نوشتند، ولی تکرانی خاطر
بطرف آنها داشته و هیچ گونه تسلی نمی یافتم. و قتیکه بخانه رفتم

معلوم شد که یار محمد خان هر وقت از خانه من خبر گرفته و رقم
 رقم غم خوار یها کرده حاج و مصائب آنها را بطور مساعدیه میا
 می داشته و نموده که دست تنگی در پریشانی به بیند -
 دوست مشار آتکه در نعمت زند لاف یاری و برادر خواندگی
 دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی و درماندگی

هموعان

۱- یک برادر من است از خردی، بسیار عادت سلام دادن بر سرش نشسته. اگر یک آدم را در یک ساعت بیست بار به بیند، سلام میدهد

دیروز یکجا هوا خوری بر آمده بودیم. در راه یک شخص تصادف نمود. برادرم خیلی با آداب او را سلام داد. نمیدانم! شخص مذکور شنید یا نشنید؟ حلقه رفت و نه عیسی گرفت.

گفتم آخر این چه عادت است هر کس دم راه شما بیاید رفیق یا آشنا باشد یا نباشد، شما او را سلام میدهید این - عادات را دیگر از سر خود پس کنید (ترک دهید)

م - ارجمند من! شما درین مسئله مشتبه شده و از برادر خود بیجا تنقید میکنید. سلام دادن یکی از شعار اسلامی است چیزی نیست که مخصوص بر رفیق یا آشنا باشد و شخص به بیگانگان یا ناشناس سلام ندهد. بیگانگان هم آدم و از نوع ماست.

خوب کرد برادر شما سلام داد حق هموعی را بجا آورد و یکی از هموعان خود را احترام کرد. همین که آن شخص در ایفای حق هموعی و احترام هموع تقصیر ورزید.

۲ - هموع نیز حقوقی داشته باشد؛

م- هموعی یعنی اشتراک در انسانیت. آیا بگمان شما حقوق ندارد؛ حقیقتاً ازین بالاتر حتی نباشد. همین که حق بنی نوع نسبت بحق والدین، اقربا، رفقا برتبه چارم واقع. و درین جا نیز قانون حقوق ترتیب بزرگی جاریست.

پس هموعان را. از خود یا بیگانه خواه وطنی باشد خواه اجنبی بنظر احترام دیدن و شرف آنها را نگهداشتن از فرائض ذمه انسانی است.

و باین اعتبار یایست همه مردم در چشم شما مساوی بوده هیچکس بر دیگری مزیت و برتری نداشته باشد و نمی توانید که بحیات آزادی، شرف و شهرت، دارائی و منافع دیگری دست بزنید و حتی در مالک متمدنه عقائد دینی و آرای سیاسی دیگری را هم بنظر احترام می بینند.

ر- حق هموعان چگونه ادا می شود؟

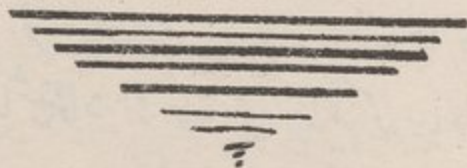
م- هموعان هم دو قسمند گذشته حاضر ادائی حق هموعان گذشته این است که زبان را از بدگوئی ایشان نگهداشته در شان هیچیک حرفی که منافی اخلاق و انسانیت است نزنیم کارهای خوب ایشان را تنقید نکنیم. بلکه همه را در بجز آنان که در شان شان قرآن ناطق است بیک زبان نیک یاد کرده بنظر احترام به بینیم در حق ایشان دعا و فاتحه خوانده مغفرت خواهیم. زیرا

از دولت سعی و عمل گذشتگان است که ذخیره های مادی
و ادبی برای ما گذاشته و خود گذشتند و ما از آن ذخیره
های مفید بهره های بر داریم -

اما ادای حقوق هموعان حاضر طوری میشود که شخص در
خصوص دیگری از خود - یا بیگانه وضع یا شریف هر که باشد -
دست و زبان خود را از عذر، خیانت فریب، نامی، بهتان،
غیب جوئی غیبت و غیره چیزهای که بشان و شرف او زیان
دارد یا کوتاه بدارد بلکه نسبت به عموم خلایق یک رویه آداب
مدارا رحم و شفقت پیش گیرد، تا وظیفه حقوق هموعان را بجا
کرده بتواند -

خلاصه عزیزی میگوید :- طریقه عدل آنست که با هیچ
کس بدی ننمائی و طریق احسان آنکه با هر که بقدر استطاعت
نیکی کنی - در همین زمینه میرزا بیدل میگوید -

(حق پرستی چند خواهی چشم پوشیدن ز خلق)
(طالب لیلی و آنکه غافل از محل کشان)



تساند و تعاون

امروز در صنف رشديه ساعت اول، مضمون اخلاق بود.
معلم بصنف در آمد. نائب سرجامه بیک حرکت منظمی بولی
داد. شاگردان بیک چستی موزون و تنی برخاسته (سلام کی) نمودند.
م. دست بینه خود گذاشته (علیک) گرفت و گفت: امروز
سرجامه کجاست که حاضر نیست؟

ن. نمی دانم تا حال نه رقه رخصتی فرستاده و نه خودش آمده
درین گفتگو بودند که سرجامه بصنف داخل شده و سلام کرد.
جبین عرق پرش نشان میداد که بایست بسیار بسرعت و
تلاش آمده باشد و نمانده که دامن غیرتش ببار غیر حاضری
بے وجه لکه دار شود.

م. رو بطرفش نموده گفت:-

شما که (اهمیت وقت) را خوانده و حصه اخلاقی را
از ان پوره کسب کرده. عادت نداشتید که تا وقت بمکتب
بیایید. امروز چه شد که تقریباً ده دقیقه پستری رسید؟

س. معاف فرماید من هر روز احتیاطاً ده دقیقه پیشتر
از صدای توله ماشینخانه از خانه می برایم که مبادا از حاضری پس
بمانم. امروز هم قرار هر روز ده دقیقه پیشتر برآمده بودم همین که بمحضره افغانان رسید دیدم شخصی از

سرک خود را بکنار کشیده و بیک گوشه افتاده تالش میکنند -
 نزدیک رفته پرسیدم خیر هست ؟ بیچاره بغل خود را محکم گرفته
 بود - چند ان حرف زده نمیتوانست . بیار بصدای نجیف
 گفت : همین دستی بنعم را درو گرفته - دلم برایش سوخت و
 ارشادات شما هم بیادم آمد که گفتید همشوعان حق دارند -
 گفتم : چرا شفاخانه نمی روی ؟ بیج جواب نداده معلوم شد بیچاره
 از کوهداسن دیروز چوب آورده فروخته و بیشتر برای کاری مانده
 رفیقانش مرکب او را هم گرفته و رفته اند - شفاخانه را هم چندان
 بلد نیست - خودم بر سرش ایاده آدم خود را فرستادم - بگی
 کرائی آورد و او را سوار کرده بشفاخانه برد -

این است که چند دقیقه پستر رسیده ام -
 م - ارجند من ! اگر چه وظیفه لازم شما همین حاضری مکتب
 است و بس مگر چون کار معقول و آدم گری کرده اید این کار
 تان میشود عذر بجا گردد و تدارک ده دقیقه پس آمدن شما را
 نماید بنا بران این اجمال شما را در خصوص ضیاع وقت معاف
 خواهم کرد - همینکه بنیال تان اجوره بکی را از خود مفت داده
 و حق همنوعی را بجا کرده اید این جور نیست و این خیال تان
 ناشی است از سهو زیرا این سه شاهی شما اگر چه ظاهراً در
 بدل چیزی نبوده و عوض از متاعی که ازو گرفته باشید نگشته ؛

اما حقیقتاً شما از و می‌پویند و یک جزئی از دین خود را ادا کرده اید.

— منکه چوب او را خریده ام بکے شخص دیگری خریده و جش را هم با کمر بسته باشد.

م - درست است چوب را بدیگری فروخته و جش را هم به کمر بسته باشد، ولی اگر همین مردم نباشند و یکے چوب، دیگرے ذغال، دیگرے آرد نمک، آب، کرباس و طنی، کشیمه جبل السراج و یا دیگر چیزهای ضرور حیات را همیّا ساخته و بما و شما نفروشدند، شما بخودے خود میتوانید بقدر یک نان پنج پیسه گی یا بقدر یک گره کرباس، جهت خوراک یک هفته یا پوشاک لازمه خود برابر کنید؛ یا ازین قبیل احتیاجات لازمه فراغت یافته بمکتب بیایید و بے غم بامر تحصیل مشغول شوید؛ این است که قسمتی از حق چوب آوردن او را که سالها برای ما و شما آورده دی آورد - امروز ادا کرده اید - اگر همین معامله من بشما و شما بمن، در بین نباشد، احوال همه ما پریشان و کار همه ما ابرتر خواهد شد - نه شما فرصت بدرس خواندن می یابید و نه من بدرس دادن و نه چوب فروش بچوب آوردن - همین غم یکدیگر خوردن و بکار یکدیگر آمدن را (تساند و تعاون)

میگویند. قانون اخلاقی نیز تساند و تعاون را فرض ذمه
 دانسته آن توصیه میفرماید و میگوید: انسان در حیات
 و بقا تکمیل نواقضات مادی و معنوی خود محتاج است بمعاونت
 و استمداد از یکدیگر. اگر تساند و تعاون بهم نداشته باشیم؛
 ما و شما بعبارہ دیگر انسان عاجز نمیتواند؛ یک روزه
 بلکه یک وقتہ خوراک خود را برابر کند و بایست تنفسی
 از انسان بروی زمین نماند و همه از گرسنگی ہلاک کردند.
 زیرا حیات اجتماعی برای انسان و نیز تا یک حد برای
 حیوانات لازم و طبعی است و حیات اجتماعی یعنی گذران
 کردن با ہم و یکجا، چنانکہ باید بے تساند و تعاون
 صورت ندارد.



حیات اجتماعی

س - شاید از همین سبب که هر نوع حیوان با هم یکجا بودن را دوست دارد - گوسفند ما که روز جمعه او را تو خریده و بخانه آورده بودیم، بیچاره وحشی وحشی هر طرف میدید - از هر که رم میکرد - تمام شب بیج علف نخورد - بانها میزد - صدای بانس (صدای گوسفند) او تمام شب همه ما را از خواب کشید - پدرم گفت : بیچاره گوسفند از رُم خود جدا و تنها مانده که این جور بانس و بقراری میکند -

م - گوسفند و امثال آن از حیوانات بزرگ است اگر شما حیات اجتماعی زنبور شهد و مورچه که از خور و ترین حیوانات میباشد به بینید تعجب می کنید - زیرا کیفیت حیات اجتماعی در زنبور شهد و مورچه با وجود خورد و جسته خیل بزرگ و بسیار با نظم و نق است - گوسفند و امثال آن نسبت بدیگر حیوانات از حیات اجتماعی چندان بهره ندارند زنبور شهد با چند هزار جمعیت یکجا بسر می آورند، خانه موزون و در خور بود و باش خودشان درست کرده در آن گذران میکنند - سر رشته تساند و تعاون را درین خودشان جاری داشته هر کدام بکار خود مشغول می ورزد، پادشاه پیره دار با از خود

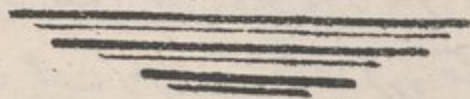
داشته نمیکنند زنبور یگانه بخانه شان داخل گردد - زنبور خود شان
نیز وقتی که بعد از پرواز باز بخانه بیاید پره دارها از وقتیش
میکنند هرگاه ظاهر شد که حرکتش بحفظ الصحه اجتماعی مضر بوده یا
بعباره دیگر از چیزهای مکروه غذا گرفته او را میکشند و ازین معلوم
میشود که نظام اجتماعی را نیز درین خود جاری دارند.
، همچنین مورچه ها با هم کجا بود و باش داشته با هم دستی یکدیگر
بر روابط حیات اجتماعی کوشش میورزند از ساختن خانه و ذخیره
کردن قوت یخ کوتاهی نه کرده همیشه در تابستان بترو و
تلاش میباشند -

از همه خنده آورد عجیب تر حکایه میگویم بشنویید! چند دانه تخم
مرغ بطاق خانه گذاشته بودیم، دیشب از طاق صدای شریس
بالا شد متوجه شدیم دیدیم: موشی از سوراخ برآمد و بیک تخم مشغول
است میخواهد بخانه خود برود، هرچه زور زد نتوانست - آخر رفت
بسوراخ، بعد از اندکی موش دیگری را باخو معاونت آورد وین
هم این کیفیت عجیب را از دور تماشا کرده منتظر بودم چه میکنند
دیدم موش تخم را بر سر سینه خود کشیده راتسان افتاد - تخم را باهر
چار پا محکم گرفت موش معاون از دمش بدین گرفته و کش کش
کرده او را با تخم بسوراخ درآورد -

از مشاهده این حال حیرتم افزوده گفتم سبحان الله! خالق

بزرگ جل شانه در همه حیوانات خوردن نیز حس حیات اجتماعی
و تعاون را باین درجه بودیعت نهاده -

خلاصه می شود حیات اجتماعی را بیک ماشین بسیار
قوی اعطائی تشبیه نمائی - و هر یک از افراد انسان را بیک
یک پره و پیچ آن مشابیه سازی معلوم است تا وقتی که هر کدام
از پره و پیچ ماشین جایجا بوده و بوظیفه خود مشغول باشد حرکت
خودش نیز خیلی منظم بوده کاریکه مطلوب ماست از او گرفته نمیتوانم
بر خلاف اگر یک تکه اش برهم یا بجایا شود خودش ضائع و خلی
در انتظام حرکت ماشین پیش می آید - بلکه از حرکت می افتد
همین طور اگر شما خود را امروز بواسطه تعلیم قابل و مستعد
برائے خدمت حیات اجتماعی نسازید خود را ضائع و فاسد
دران می اندازید - پس بایست در تهذیب اخلاق و ترقی
(مدنیت) کوشید تا بتوان خدمتی بحیات اجتماعی نمود -



مدنیت

امروز ساعت اطاق جناب مدیر، زنگ ده را نواخته
ساعت سوم درس را نشان داد. معلم اخلاق که در اطاق
سرگرم مطالعه بود، صدای زنگ را شنیده عجله برخواست
و کتاب راقات کرده بطرف صنف روان گردید شاگردان که
چند دقیقه تفریح کرده هنوز بهمان دروازه اطاق ایستاده بودند
معلم را دیده بدرون درآمدند، همینکه معلم وارد اطاق تعلیم
میشود همه بیک حرکات موزون سلامی میگیرند، معلم علیک
گرفته و نظرش بطرف پسر جناب نائب الحکومه می افتد که میخواهد
چیزی پرسد مگر طریقی آداب را نگذاشته و منتظر است باجلازه.

م - ارجمند چیزی می پرسید؟

پ - دیروز مولانا در آخر بیانات فرمودند «بالیست در تهذیب
اخلاق و ترقی مدنیت کوشید» میخواستم معنی مدنیت را پرسم ساعت
آخر بود، شما تشریف بردید، بنده هم فرصت سوال نیافت -

م - آفرین ارجمند بالیست شما شاگردان مکتب، همچنین به بیانات
معلم از دل کوشش داده یک نکته را هم نگذارید فوت نشود -
چرا وقت استفاده همین فرصت است -

من نیز میخواستم امروز قدری از مدنیت با شما صحبت کنم؛

خوب شد، خودتان هم یاد کردید -

شنیده باشید: انسان با در ابتدا از وارانے و اسباب سعادت
امروز یکی محروم بودند خانه های سکونت شان سپهای کوه (مناره ها)
بود، پوست حیوانات را می پوشیدند، کاهی برگ درختان شتر بر تنگی
میکردند خوراک شان میوه و حیوانات بود - در گرمی و سردی و
مدافعه از حیوانات مفتره عاجز و حیات شان به تهلکه بود اسبابی
که چیز را از جانی بجائی تولد بردند نشدند - چون این طور
زندگی خیلی زحمت و فحاش داشت احتیاج فکر اشیاى لازم داد
... از عقل و تجربه خود کار گرفته در پے ایجاد و اختراع برآمدند
خانه بدوشی و سپها را بدستباری یک دیگر بخانه ها قریه ها شهر ها
تبدیل داده خود را ازین تهلکه و اذیت خلاص کرده شهری ساختند
پوست پوشی را گذاشته جامه های بریده و دوخته را عوض گرفتند
چار پایها را رام خود ساخته بکار سواری و بار برداری و قلوبه رانی
و غیره انداختند خلاصه یعنی جور نواقص خود را بتکمیل رساندند،
از تشبث بدین وسائل، رفع احتیاج یکدیگر را نموده و تا یک
حد دارائی و اسباب سعادت خود را فراهم آوردند -

حالا دانستی؟ همین دارائی و تهیه اسباب سعادت حیات
اجتماعی را که بدستباری یک دیگر بوجود آمده و می آید (مدنیت)
میگویند -

این مدنیت در هر عصر و هر قوم طوری بوده و رفته رفته
ترقی کرده تا به مدنیت عصر حاضر رسیده مدنیت عصر حاضر در تهیه
اسباب رفاه یکدیگر خارقه های مجرای عقول بروی کار آورد
بنیش چشم را با اختراع عینکها، ذره بینها دوربین ها افزود
زحمت دست را بوجود ماشینها تخفیف داده ماندگی پای را
با ستراحت و سرعت بگی، موتو، ریل، جاز، جاز هوایی کشیده بدین
واسطه از کرة خاک، آب، هوا استفاده زیادی نموده با اندازه
قوی طبیعه را در تحت فرمان قهرمانی خود در آورده که خادم
خود ساخت.

اگر از نیم واضح تر مثالی میخواهی برای تو بیاورم میشود
جمع اطوار مدنیت را (از عهد طفولیت و صباوت و شباب) در
حیات اجتماعی خود ما از برای تو تصویر دهم:

ابتدای تاسیس دولت افغانی خود را میتوانیم عهد طفلی
مدنیت گوئیم، زیرا تهیه مصالح ملت طور ساده و بیط بروی کار
آمد. - زراعت، تجارت، صنعت، که مدار مدنیت است بطور
لازم ترقی نداشت. اداره های امور ملکی چندان تنظیم نبود.
فنون عسکری و لشکر نظام را کس نمی شناخت لکن رفته رفته
امور ملکی بدفترهای متعدد قسمت شده دفتر تخصیص و اخراجات غیر
تشکیل یافت. - امور عسکری به تحت نظام درآمد و ماشینخانه ها

تأسیس یافت، مصالح حیات اجتماعی بقدر احتیاج حال و وقت
حیاشد.

این عصر را اگر عهد صباوت و مدنیت گوئیم خیلی مناسب
نیماید. زیرا اگر چه این طفل قوت رفتار و گفتار پیدا کرد اما طوری
ست جان خود بوده که گویا از عالم و طریق گذران او چندان خبر
نداشت.

امروز یعنی عصر درخشان اعظمحضرت والای غازی عنفوان شباب
و عهد سرسبزی مدنیت ما بشمار میرود، چرا بخت آزادگشت. ما با عالم
و عالم با روشناسی پیدا کرد، آوازه قابلیت ما گوش زد عالم گردید.
سفرهای ما بهر جا رفتند سفرهای هر دولت بدر بار ما رسیدند.
امور مملکت بوزارتها منقسم و قسمت یافت. نتیجه همه کار بسته
شد. زراعت، تجارت، صنعت که از اصول حرف، و اساس مدنیت
است، صورت انتظام گرفت. که در نتیجه سعادت و اقبال حیات اجتماعی
را کفیل میگردد. خلاصه مدنیت ما درین عصر سعادت حصر بن رشد و بلوغ
رسیده اینک در صفوف دول منتهیه بسر بلندی افزد موقع خواهد
کرد، حالا اگر ما جمیع کارهای خوب، بعبارة دیگر سر رشته باری
مدنیت این عصر درخشان را بیکان یکان برای شما بشماریم، خیلی سخن
طول میکشد. همین که ساعت آخر شده ما هم از درس بس میکنیم، انشاء الله
فروا از اصول حرف یا اس اساس مدنیت با شما صحبت خواهیم کرد.

زراعت

معلم در ساعت درس بصفت در آمده دید چند دانه گل‌دان
نرگس بر سر میز چیده و شاگردان خیلی بدقت نظاره دارند.

م - چه تماشا دارید ؟

س - پیشتر ساعت دروس اشیاء بود، جناب معلم دروس
اشیاء ازین گل با ما صحبت داشتند. از بیانات شان خیلی بجز
رقیم گفتند؛ اگر یکبار پیاز او در زمین یا گل‌دان کاشته شود -
همیشه می‌پاید و سال بسال نوگل میکند، پیاز این گل، عجیب
چیز با برکتی است

م - تنها پیاز نرگس فی، بلکه بیار کشتنی های دیگری هم
هست که یک سال کشت شود مدتی پائیده و سال بسال حاصل
میدهد. البته معلم دروس اشیاء هم بشما گفته باشد این گونه هر سال
گل کردن چیز از برکت پیاز نرگس و کلیه از برکت کشتندی
است که خیلی مهم و از اصول حرف میباشد و ما بقرار وعده خود
امروز برخی از اصول حرف با شما صحبت میکنیم.

س - کشتندی این قدر مهم است که در اصول حرف بشمار میرود؟

م - چگونه مهم نبوده و در اصول بشمار نرود حال آنکه زندگانی
بشر و البته بحیات اجتماعی و کفیل بقا و قوت حیات اجتماعی همین

کشمندی است و بس، نپیدانید معظم خوراک و پوشاک ما و شما
از حبوب و نباتات تهیه شود حبوب و نباتات هم یگانه محصول کشمندی است اگر انسان
در سایه کشمندی گذران نکند یک لقمه نان برائے خوراک
و یک گره پارچه برای پوشاک خود نمیتواند حاصل کند و از
گرنگی و غریانی بایستی مرد. زیرا اکثر خوراکها و نیز پوشاکها از
از پنبه و سُند و ابریشم بعضی بالذات و بعضی با لوا سطه
محصول کشت است

س - مگر گوشت و پشم گوسفند و دیگر ازین قبیل حیوانات
برائے خوراک و پوشاک ما بس نمیکند؟

م - عزیز من! اگر دولت کشمندی نباشد و گوسفند ها بے
ترکتان ما از محصول آن یعنی علف نخورند کجا زنده میمانند
که گوشت آنرا بخوریم و پشمش را لباس برای خود تهیه نماییم
بعضی از سالها که خشک آبی آمده در زراعت کسر واقع میشود بر
انسان و حیوان هر دو تکلیف وارد آمده در خطر هلاک می افتند
کاش روز جمعه بخانه ما حاضری بودید که از زیان و بهتان
چاره دبی ما فائده کشمندی را خود بگوش خود می شنیدید -

و بهتان کاری گر بخانه ما آمده بود از و پرسیدم: امسال
حاصل زمینها چگونه بود و خودتان چه گذران دارید - گفت: «اگر چه
پارسال به سبب خشک آبی هیچ حاصل نشد. پنج جریب شغل

داشتم - همه را چپه کردم چندانه گوسفند داشتم - همه را افروختم ترسیدم
از بی علفی هلاک کردند - ازین سببها خیلی پریشان و قرضدار شدم
مگر الحمد لله اسال ده بیت خوار گندم، شالی جو و جوار می
برد داشتم، تقریباً سی خوارگاه موجود دارم بیت دانه بره
اول بهار ده روپیه گی خریدم بودم - از بس اسال علف
بسیار بود همه خوب گوشت گرفته چاغ شده اند انشاء الله
دانه بیت بیت و دو روپیه بفروش میرسد -

این است که امروز در ممالک متمدنه خیلی امر زراعت را
اهمیت داده هر گونه وسائل تسهیل و ترقی آنرا از قبیل ماشین
های شارب و کشت خوران آب از زمین و حفر انهار و غیره
تهیه نموده، از زمین کم حاصل بسیار بر میدارند و بوسیله تجربه‌های
بسیار، هر نوع کشت را بدرجه اعلی ترقی داده، مصلح و مضار
آن را کشف کرده اند، ازین جهت کشت را از مضار صیانت
و بمصلح از اقسام انبار و غیره شاداب میدارند - بلکه طریق زرع
را در تحت اصول و قوانین مفیده در آورده و این حرفه مبارک
را فن منتقلی قرار داده اند - و امروز متفحصین قایلی درین فن
بر خاسته هر گونه امراض زرع و درخت را علاج میکنند و کتابهای
قیمت داری در فن زرع تألیف کرده اند -

خلاصه شعبه زراعت را اداره جداگانه تشکیل داده هر ساله

قرار بود به مدیریت آن مبالغ بیاری دین راه صرف و مداخل
زیادی ازان حاصل میکنند.

س - در وطن عزیز ما اداره زراعت از کی تشکیل یافته؟
م - در وطن عزیز ما اگر چه از عصر حضرت ضیاء الملیه والدین
مرحوم و اعلی حضرت امیر شهبه توجه خاصی بطرف زراعت مبذول
شده و مانند نهر بگرام در کوستان و نهر سراج در قندهار حفر
گردید، بند سلطان در غزنین اساس یافت، اما اداره زراعت
تشکیل نداشت، نهر بگرام و نهر سراج هر دو مسدود شد
بند سلطان پوره با تمام نرسید، این است که اداره زراعت
امروز در عصر مبارک اعلی حضرت والای غازی ما تشکیل یافته پیش بندی
از این چنین نواقص نمود. چمن زارها زمینهای خار که از
سالها در علاقه جات ممالک محروسه بوره و بی کشت افتاده
و قورخ بود، همه را بر رعایا تقسیم و ازین رهگذر خدمت بزرگی
بزراعت کرد. بند سلطان را با تمام و بند غازی نهر رزاق را
بوجود آورده و هنوز مبالغ بیاری برای حفر انهار و ترقی شعبه
زراعت در بودجه مدیریت آن منظور شده امید است که در
آتی زراعت وطن عزیز ما خیلی ترقی کرده خدمت بحرفه
تجارت ما هم نماید.

تجارت

- س - تجارت هم در جمله حرف میباشد؟
- م - تجارت چگونه در حرف بحساب نزود؟ بلکه یکے از اصول عمده حرف همین تجارت است و برای ما طریق مسنون میباشد زیرا پیغمبر ما (صلی الله علیه وسلم) تجارت کرده و از مکّه معظمه مال سوداگری بشام برده اند مگر تو سیدانے وسائل تسهیل و ترقی تجارت چیست؟ و چگونه ازین پیشه مبارک میتواند ثروت حیات اجتماعی را کفیل گردد؟
- س - البته همین خواهد بود که شخص پول داشته چیز را ارزان بخرد و گران فروخته کمائی کند.
- م - عزیز من بنائی تجارت بر کمائی است و پول هم بسبب او در حساب میرود، اگر شخص پول خود را بخرداری چیز مشغول نموده و باز او را بی سببی بهمان بیع بفروشد، از سوداگری نفع او چه حاصل می شود؟ پس معلوم شد که غرض از سوداگری نفع بوده و پول هم سرمایه اوست و وسائل تسهیل و ترقی او چیزهای دیگری است که شما ندانستید.
- س - فکر بنده ازین پیشتر نمی رسد خود مهربانی کرده و وسائل تسهیل و ترقی آن را شرح دهید.
- م - وسائل تسهیل نخستین ترسیم و همواری سرکها و منازل

و تهیه اسباب و آلات حمل و نقل و تشکیل شرکتهاست زیرا
 بواسطه آبادی سرکها و تهیه اسباب حمل و نقل، مسافه های
 دور و دراز را میتوانی بزودی قطع نمائی. اما متوجه واجتناب بسیار
 را از جانی بجای دیگر در مدت اندک حمل و نقل دهی بتوسط
 شرکت می شود سرمایه بسیاری جمع و اقتدار بر خرید و فروخت
 بیشتر گردد. و تجارت، ثروت حیات اجتماعی را کفیل شود. اینک
 از فائده و برکتی که خداکے تعالی در تجارت بودیت نهاده؛
 با شما صحبت میکنیم؛ تا منفعت تجارت را خوبتر بفهمید :

پارسال یکے از سوداگران وطن عزیز ما از ترکستان
 دو لک روپیه را پوست قره قلی فی تحته پنجره روپیه خریداری
 کرده از راه کابل بهندوستان و از آنجا با روپا فرستاد -
 بمحض رسیدن در فرانس فی تحته یک پوند طلائی انگلیسی
 بفروش رسید، و حش را هم از آنجا مال خریداری بکابل
 فرستادند تقریباً ۴۰ هزار روپیه محصول این تجارت را بمرگ
 تحویل کرده بنخرینه دولت سپرد. یبارہ دیگر ۴۰ هزار روپیه
 در ثروت بملت افزود. خودش هم حالا خیلے دارای ثروت
 گشته و میگویند چند لک روپیه کمائی نمود.

واقعاً و مسائل تسهیل و ترقی تجارت در ممالک متقدمه
 یا علی درجه فراهم آمده و هزاران میل مسافه بیابانهای سخت

و دشوار راه آهن امتداد یافته. انواع شرکتهای تشکیل شده که
جای خیرتست. ریل و جاذبه بخوار با اجناس و امتعه را خیلی
بزودی و آسانی بترأ و بجزاً از غرب بشرق و از شرق بغرب
حمل و نقل میدهد.

در وطن عزیز ما نیز نسبت بسابق بعض وسائل تسهیل و
ترتق تجارت مثل شرکتهای غیره تشکیل یافته و امید میرود
که بسیار بزودی ترتقی نمایانی کرده اهل دارای ثروت
زیادی گردند. همین که در تجارت از غبن و خیانت
و ظلم یا بابت پرهیز کرد. زیرا علاوه برین که در شریعت
مقدسه ما ازان نهی وارد گشته و بر مرتکبین آن تهدید
و عید تامل است عرض و اعتبار شخص کاسته در امور معامله
او کساد پیش می آید و اندر دین می افتد.

معلم تا اینجا از تجارت بحث رانده ساعت خود را
دید وقت آخر شده بود گفت ما هم بحث خود را خاتمه
میدیم، درین وقت زنگ صدا کرد و معلم از صنف
بر آمد



صنعت

معلم در صنف در آمده با شاگردان رسم سلام علیکی بجا کرده دید کتابچه های رسم پیش روی شاگردان بر سر میز افتاده و نقشه برج شهر آرا را خیلی شبیه باصل رسم کرده اند سه چهار کتابچه را خوب بدقت ملاحظه نموده پسندیده و گفت :- آفرین ! این نقشه های برج شهر آرا است که رسم کرده آید چه قدر موزون است ؟ اکثر این نقشه ها مطابق باصل آمده - دستهای شما درین صنف خوب صاف شده و امید می رود باتدک کوشش مهارت کاملی پیدا کنید - شاید پیش ازین ساعت رسم بود ؟

س - بل پیشتر ساعت رسم بود، جناب معلم رسم فرمودند - همین برج مکتب را نقشه کشیدیم، خوب شد شما هم، رسم را صنعت گفتید، پیش از تشریف آوری شما در بین من و نائب جماعت مباحثه بود، من میگفتم رسم از جمله صنعت است، نائب صاحب سخن مرا تسلیم نداشته میگفتند صنعت فی بلکه حرفت است امید میکنم شما گفتگوی ما را فیصله نمایند ؟

م - رسم هم صنعت است، هم حرفت، همین که هر دو

مشبهه شدیه بخيال تان صنعت غير حرفت می آید - یکی رسم را
صنعت میگویند و یکی حرفت - حال آنکه صنعت (یعنی چیز ساختن)
مین حرفت است زیرا حرفت پیشه و کسب را میگویند، چیز ساختن
هم یک کسب میباشد، بلکه صنعت مثل زراعت و تجارت
و سوین اصل حرف بشمار میرود.

ازین تقریر جناب معلم سرجماعه و نائب او هر دو بسو خود
برخورده بطرف یکدیگر زهر خندی کردند و میخواستند تفصیلاتی
در باب صنعت از زبان معلم بشنوند، جناب معلم از چهره
شرکیں شان این کیفیت را بتقریر دانست گفت :-
خوب شما که میخواهید؛ امروز قدری از صنعت صحبت میکنم و امید
دارم که در استقبال از دولت صنعت خود ثروت حیات اجتماعی
را بیفزایید -

صنعت چنانکه در فوق گفتیم یکی از اصول حرف بشمار میرود
و از بخاری و گلکاری گرفته تا بساعت و جهاز هوایی ساختن
همه از قبیل صنعت است -

فائده صنعت را همه کس میدانند که اگر دستیاری صنعت باشد
پای زراعت و تجارت لنگ مانده نمیتوانند؛ در پیش رفت
ثروت حیات اجتماعی قدم بردارند - باین اعتبار اگر ما صنعت
را از اصول نخستین حرف بشماریم؛ هم جا دارد -

س - مگر زراعت و تجارت احتیاجی بصنعت دارند؟
 م - عزیز من! آیا (ماشین شد بار) کشت را در بحث زراعت
 آلات حمل و نقل را در وسائل تسهیل تجارت نخوانده آید؟ آنها
 مگر ساخته دست صنعت نیستند؟ گذشته ازان مگر زراعت به سبیل
 وداس متاع تجارت، بخرچین و صندوق احتیاج ندارد؟ اگر
 صنعت نباشد همین چیزهای خیلی آسان و ساده چنان موجود
 میشود و از زراعت و تجارت چگونه بهره مند میگردد؟

ازین جهت امروز صنعت بشری با علی درجه ترقی رسیده
 برای صنایع مختلف، ماشینهای متنوع ایجاد کرده اند - کار چند
 روزه دست را از یک ماشین بیک روز میگیرند و بدین وسیله
 میلی از نقد گرانهای وقت را کمائی کرده، امر زراعت و تجارت
 را نیز ترقی داده اند -

این است که اعلی حضرت غازی ما این مکاتب را ماشین خانه
 آدم سازی قرار داده میخواهد شما از جندان دارای صنعت و کمال
 گردید تا بدرد حیات اجتماعی بخورید - اینک از فائده صنعت قدری
 صحبت میکنم: پار سال، یکی از تفنگ سازان یکمیل تفنگ جاغور
 دار ساخته واقفاً در پرزه ها و گلبرگ و نقش میل آن خیلی صنعت
 کرده بود، در جشن استقلال تفنگ را پنهان برد و در روزیکه صنایع
 وطنی از حضور والای اعلی حضرت غازی گذارش بیافت تفنگ ۱۰ و

بدرجه اول حساب شد اعلم حضرت والا هم خیلی بدیدنش خورسند
گشته منظور فرمودند تفنگ ساز قرار دلخواه انعام یافته خیلی بخوش
وقتی و سر بلندی بکابل باز گشت.

و قتیکه معلم بحث صنعت را باینجا رسانید وید چند دقیقه مانده
که ساعت آخر شود گفت وقت گذشت ماسم از صنعت همین
قدر صحبت کردیم اکنون میخواهم بس کنیم. این بگفت و از صنف
برآمد *

~~~~~\*~~~~~

## وطن

زنگ درس اول رازد- معلم داخل صنف شد- همه اطفال از جا برخاستند- بایک احترام صمیمانه سلام کردند- معلم جواب سلام شاگردان را گفت و اجازت نشستن داده بطرف تخته سیاه آمد یکبار چشمش بقطعه افتاده که بخط جلی «حب الوطن من الایمان» نوشته بود، پرسید:

— این قطعه چرا اینجا آویخته شد؟ سرجامه طلباء برخاسته اجازت گرفته گفت!- معلم صاحب دیروز ساعت پنجم، درس جناب معلم حسن خط بود- جناب معلم برای نشان دادن قواعد رسم الخط آورده تماشا دادند- امروز نیز درس دوم حسن خط است- ایضا حاتی که درین باره ناتمام مانده، اکمال خواهند کرد- بسیار خوب سرشق درس امروزه ماینز همین خط باشد! اطفال متحیر شدند که اخلاق چه سرشق میخواهد؟ برای رفع حیرت آنها معلم گفت:-

از میان شما منی این جمله عربی را که میدانند؟ آخوندزاده برخاست، انتظار اجازت جواب کردید- رخصت حاصل کرده گفت:

- معلم صاحب! دوست داشتن وطن از ایمان است»



حال شاگردان اندکی سرشت درس اخلاق را نفی می‌تند اخوند  
زاده آفرین شنید و نشست - چه طلبا امروز ترجمه این جمله  
عربی و اشاره اخلاق وطنی را مستحضر شده آسوده گردیدند -  
دوباره معلم پرسید !

— حُب وطن چگونه فضیلت ایمانی دارد ؟ سر از نو آخوند زاده  
انگشت خود را بالا کرده جواب داده -

— پدر بزرگوار من - وقتی که یکی از طلبه علوم معنی همین  
جمله را بیان میکردند شنیدم ! « مرد مومن وطن خود را باید  
دوست داشت - زیرا خاک اسلامی و مملکت مسلمانی است »  
معلم منتظر این بود که کدام یک از اینها آرزوی ایضاح  
زیاده دارد - دیگران خاموش بودند معلم خود گفت :

— فرزندان من ! برادر شما خوب میگوید - شاید پدرشان زیاده  
برین ایضاحی داده ؛ اینها نشیده باشد - اینک بقیه آن را  
شرح دهم -

« هر مسلمان وطن اسلامی خود را که دوست دارد باید وطن  
اصلی و اقامتگاه دائمی خود را نیز محبوب شمارد چه همه نشو و نما  
و اسباب سعادت او ازاں وطن حاصل شده - شخص برای  
عائله و اقرباء دوستان ، هم نژادان ، همکیشان را بطه و دل بسته  
گیهای زیادی دارد - معاونت ، رفیق ، حرمت ، محبت متقابل ،

یکدیگر را آنقدر بسته که هیچ واسطه بریده نخواهد شد - گذشته  
 ازین وطن اقامت گاه عمومی هم نژادان و هم کیشان است -  
 محبت وطن قریباً جلی و طبیعت ثانوی است - ایضاً او اینکه  
 طفلی که در یک خانه بوجد می آید؛ نخستین چشمش بدر و  
 دیوار ما وای خود کشاده می شود - نقش و اشکال این خانه در  
 ذهن و خیال او مثل آغوش مادر و سیمای پدر جا می گیرد و  
 کم کم کلان شده؛ در صحن و حیلی قدم میزند - و قتیکه از دروازه  
 سگی، بایگانه که قبل برین ندیده و اُلفت نگرفته می بیند -  
 در حال توحش کرده مراجعت میکند - گاهی باغوش مادر میگزیزد  
 و گاهی بدامن پدر می آویزد - بایشان پناه می برد تا بزرگ  
 میشود - روی حیلی و کوچی قدم زده برمی آید - مانده، گرسنه و غبار  
 آلوده باز پس درینجا می آید - رفع این همه تعب و نفرتند و درینجا کرده  
 آسودگی سعادت خود را درینجا مییابد؛ آنکذا و قتیکه بزرگ تر شد،  
 پهلوی خانه بخود را چندگاه آمد و شد اشخاص تازه می بیند -  
 آخر می پرسد:

اینها که بودند که تا پانزده روز قبل در همایگی ما بود و باش  
 داشتند؟ حال بجای آنها کس دیگر در آمده می بر آید - سبب  
 اینهمه تبدیل و تغیر چیست؟ پدر میگوید:  
 ارجمند من صاحبان این خانه در جای دیگر میباشند - اینها



که می بینی آمده میروند با کرایه نشین و مسافرنده - یکبار دیگر می پرسد: ما چرا ازین خانه بجای دیگر نمی رویم؟ مادر میگوید: نور چشم من این خانه خود ماست - پدرت این خانه بمبلغ گزلفنی که از صنعت، تجارت یا زراعت بدست آورده خنیده است یا میگوید:

«جهد ده سال خدمت دولت کرده؛ از تنخواه خود اقتضا نموده - این خانه را صاحب شده به پدرت گذاشته - برو بائت که پدرت زحمت بیاری کشیده برای ما وائی ساخته - دیوار، فرش، تخت، دروازه، شیشه خلاصه هیچ چیز او را خراب نکنیم - آهسته - آهسته طفل بن رشد میرسد، درجه تحصیل ابتدائی را اکیال کرده در رشدیّه تحصیل کمال مینماید - معلم در مباحث اخلاق مدینه اینک وطن یعنی خانه بزرگ برادران هم نژاد و هم زبان، هم کیش و هم درد را واقفانه ترو شیرین تر بیان میکند: مملکت وطن یعنی اقامت گاه عمومی افراد عائله و ملت را بیک معنی واسع و مفید ایضاح مینماید؛ هرخت دیوار و هر پارچه سنگ و بازوی آن بیک مربوطیت فائده دیگر تشکیل یافته، بتغیر دیگر سرگوشه این مملکت (وطن)، یعنی منبع زراعت، ثروت و صنعت در مقابل صدها هزار هائون اجداد و آبا بوجود آمده برای ما منزل سعادت و شرف ساخته شده ماینز باید با و

اضافه بکنیم - کم از کم برای اولاد و اخفاد که در آینده از ما کرده  
 افراد شان بیشتر و نیست ببا هوشیار تر خواهند بود، با صفا و  
 عمران بگذاریم و الا آنها که در خصوص ملک، علم، صنعت  
 برای ما احتیاج نقصان، محرومیت گذاشته اند، چنانچه ناشکایت  
 مندیم، این چنین پس ماندگان نیست ببا زبان خوب نخواهند  
 راند - چه گذشتگان پیش از و رود ما خانه و منزل، ثروت  
 و علم ترک کرده اند ما با سودگی و سعادت تصرف میکنیم - رحمت میخواهیم  
 بر ماست که بآندگان خود چنین کنیم و از متروکات آنها تا حوصله  
 داریم، هم خود استفاده کنیم و هم نسل آینده ما استفاده کند -  
 بنابراین کیکه بوطن ما دست درازی کند اولاد بصلح و عدالت  
 دعوت میکنیم و گرنه با همه سستی دولت که حامی حقوق داخلی و خارجی  
 یعنی سبب آسایش، علم، تجارت، صنعت و مدنیست ماست، برخلاف  
 آنها می برائیم چه، با مال و ملک، چه با تن و روح - دین باره  
 خود داری نمی کنیم - ما بسعادت و وطن مسعود و بفلکت او متالم  
 می گردیم - هرگونه تکالیفی که برای خیر وطن باشد با شرف  
 و افتخار کوشان می بایستیم -



## ملت

ساعت درس جزافیا بود - سر معلم همراه معلم اخلاق  
بصنف آمده بمتعلیمین خطاباً گفت :

- بچه ها امروز جناب معلم جزافیا کی تا جور بوده معذرت  
نامه فرستاده اند - اینک (بطرف معلم اخلاق اشاره نموده) جناب  
اینها برای درس ساعت دوم شما بهمین وقت مشغول میشوند -  
گفته از جماعت می برآمد - اطفال تشکر کرده بپا ایستادند - معلم :  
- بنشینید فرزندان ! همه با وضع احترام کاران جابجاشتمند -  
گوشه اخباریکه در جیب معلم بود ، نمودار شد - درخواست پنهان بکنند -  
یکبار فکرش تغییر یافته بیرون کرد - بالای سیمیه ، اول بخط تعلیق  
خوب کلمه (ملت) نوشته بود ، چوکی ملازاده بمعلم قریب بوده  
پرسید -

- معلم صاحب ! این کتابچه که در بالانش ملت نوشته  
شده مال کجاست ؟ کتاب تازه است باخیر ؟  
- نه خیر کتابچه نیست - اخبار است امش ملت -  
- اسم اخبار چگونه تنها ملت می شود ؟ البته ملت افغانان  
باشد - مثل امان افغان -  
- نه خیر تنها ملت است - در ایران نشر میشود مع ما فیه

## اینجا ملت -

ایران مراد است - جریده نگاران بعضاً اسمهای و چیز  
 انتخاب کرده عنوان جریده خود می سازند - چه رقم گوی سنجیده  
 گوی « مثلی است مشهور - اینک کلمه ملت نیز بسیار سنجیده  
 بامعنی است - در کتابهای دینی بامعنی ملت را بر «یک هیئت  
 جامعه که عقائدشان متحد باشد» اطلاق میکنند - در اصطلاح تازه  
 جمعیتی که دین، سان منافع شان مشترک بوده در یک کشور  
 زیرا اداره واحد آمده باشد «ملت» میگویند - اینک میان وطن  
 داران ما قسم اعظم همین شرائط موجود است - چه یکمشت هندو  
 و یهود و طندار و نیز قریباً در سان و تمام در منفعت وطن که  
 اقتصادی و مدنی است، با ما متحد و برادران وطنی ما میباشد -  
 درین خاک پاک زیرا اداره یک دولت و حکومت محبوب بوده جزو  
 دولت خدا دادند، همچنین افغانیکه در سرحد هندوستان و سائر  
 با ما همزبان و هم دین هستند، برادران ملی و دینی ما اند - چنانچه  
 مسلمانانیکه در هر کشور اسلامی با ما همکیش و منفعت دینی شان  
 با ما متحد است، اخوان دینی ما بوده سعادت شان شاد بفلاکت  
 شان دل خون می شویم -

اینک افراد جامعه را حیات و منافع متقابل هر گونه  
 فداکاری و اداره میکنند - تا امنیت وطن و ملت سعادت و ترقی



آن را دیده خود نیز ثمره دار نباشد، آرام نگیرد - کوه ها دره ها جنگلها، دریا و نهر های زرخیز وطن را هر قدر که دوست میدارد از دستبرد اجانب محافظه میکند با سارت، جهالت، خرابی افراد جامعه راضی نمیشود -

ملتها برین وجه محافظه حیات و ثروت، صیانت ناموس و شرف کرده اند - دور نزدیم - گذشتگان و نیاکان ما که بلیونها برادران وطنی ما را باین موجودی و حال حیات داشته اند، چه کوششها و فداکاریها که نموده اند؟ با مخصوصاً امروز پادشاه غیور غازی ما برای آزادی و استقلال این کشور دل نشین و افراد جامعه هر فلاکت و اذیت را بخود دیده نام آزادی ما را بنالم و اسباب ترقی عصر مدنیت را با شناسانید -

بر ماست که دولت محبوب خود را بجان دوست داریم و قیمت این عصر سعادت حصر را غنیمت عظمی شمریم - قوانینی که برای صلاح و فلاح ما نهاده اند،

فرمان بریم و این بحث را انشاء الله آئنده باز تفصیلاً بیان خواهم کرد، و اینکه معلم ایضاحات خود را و باره ملت باینجا رسانید قلبهای صاف رقیق اطفال پر از حسن شفتت و اخوت شد -  
درین اثنا آواز زنگ تفریح شنیده شد، معلم برخاست همه بیرون شدند -

## دولت

دو نفر از طلبا پیش در صنف ایستاده یکی با دیگری چنین اختلاط  
مے نمودند -

- دیروز معلم صاحب از ملت بحث میکردند - شاید امروز  
از دولت مخصوصاً از دولت ایران ایضاً بدستند چه دیروز  
اخیار ملت ایران را از جیشیان برآورده صحبت داشتند -  
رفیقش تر وید کرد:

برادر من جریده ملت یک امر اتفاقی بود - تعریف دولت  
ایران بدون اینکه معنی عمومی دولت را تقسیم چگونه دانسته میشود؟  
خاصه بایه دولت علیه خدا داد بار تعریف و بیان کنند - آن دیگر  
بجواب سنجیده او خاموش گردید - درین وقت زنگ درس چهارم  
راز دند - معلم از اطاق خود برآمده بسلام هر دو یک جواب داد -  
لیکن در چهره سیکه ازینا بشاشت زیاده مشاهده کرد حرف زنان  
همه یکجا داخل صنف شدند - معلم:

- کمان میروود (بهمان دو نفر خطاباً) خبر تازه شنیده اید:  
شل اینکه امشب در پهلوی خانه شما جمعیت سروری (سیله) خواهد  
شد؟ یا فردا معلم صاحب شما را بینه ماتوغرافت باغ عمومی می  
برند - یا جشن استقلال قریب است و شما چند روز آزادانه گردش



خواهید کرد؟ رفیق برخاسته گفت:

معلم صاحب گاهی که در پهلوی خانه ما میله شود تا درس خود را حاضر نکنم یاواز ساز آنها گوش خواهم داد - نه بسرور آنها اشتراک خواهم نمود - گیرم که سر معلم صاحب بینه ماتوغات ببرند - شل هفته گذشته اگر فیلم (لوحه) کوه آتش نشان ترا پونرا نشان داد خوش نمی شوم - چه نظره خیلی غصه آورست - بیچاره الهی ترا پون خیلی پریشان شده اند جشن استقلال نزدیکست بآن واسطه رخصت آزادی پیدا میکنم - گفته نیز دل خوش نمیدارم مگر در سهای مانده خود را در آن وقت یا تفریح و آزادی حاضر کرده توانم شاد بگردم - معلم خورند شده:

- بی فرزند می گفت! در حال رفیق (ولد سیر حالیه افغانان در امریکا است) کلک خود را بالا کرده منتظر اجازت شد - معلم مساعده کرد -

- صاحب! من از جشن استقلال بیار خوش می شوم چه این جشن خاطره استقلال افغانان است که دو سال قبل همه دور و نزدیک دولت را شناختند! البته امروز شما هم ازان بحث خواهید کرد -

- آفرین نور چشم! اولاً این را باید دانست: ملتها و قتیکه در وطن خود جمیعت زیادی پیدا کردند بواسطه کوشش دارای

علم، ثروت و مدّیت گردیده مسعود می شوند. اما قسمی که تبیل، بی  
هنر، یا طبیعاً ناقابل اند، اسباب اذیت جمیعت و خود میگردند -  
گذشته ازین بعضاً به ثروت و سامان این مملکت و ملت دیگران  
(خارجیان) اگر طمع بستند، درت انداز می کنند.

بنابران ملتهای کاهن از میان خود کسی را که با دلاوری  
و نیکنامی معروف تر دیدند - بسرداری و اداره انتخاب می نمایند  
و بزرگواران او از پول، مال و اشخاص چندان میدهند که در  
وقت احتیاج برای همین ملت و وطن صرف کرده تواند. دست  
اندازی خارجی و دشمن را از خود دفاع کند. این است که افراد  
جوان و غیور با اختیار یا جبراً در چنین ایام سلاح بدست شده  
مقابل دشمن در سرحد ها کار میکنند کاهی میشود که از میان ملت یک  
نفر شخص با تدبیر و شجاعت برآمده آسایش داخلی و خارجی مملکت  
را از خود در عمده بگیرد - فداکارها بخرج میدهد - مثلاً اسارت  
سالمان دراز وطن خود را بیک حمله شیرانه دفع میکند (چون  
امیر غازی ما) همراه این سردار مثل دست، پای، چشم، هوش  
اشخاص دیگر نیز می باشند. با جمله هیئت عمومی این افراد که در یک  
سرزمین جمع آمده برای آسایش داخلی اجرای نفوذ داشته رفع  
اشکال و دفع تجاوز دشمن کرده توانند، یا اسم «دولت» میگیرند.  
اینک اشخاصی که بشا به چشم، گوش، دست، و پای یعنی واسطه اجرای



کارهای هر روزه و فوق العاده شده وظیفه های داخل و خارج را از زراعت، صنعت، مدینت و حرب جدا جدا ذمه دار می شوند «حکومت میگویند»

خلاصه برین وجه دولت علیه یک هیئت سیاسی است که در مملکت اجرای نفوذ نموده تا این آسایش علمی، مدنی، نظامی میکند و در مقابل خارج هرگونه اشکالات حقوقی، اقتصادی نسبت بملّت و مملکت باشد، جواب دهی و استادگی می نماید - یعنی بے انتظامی و نقصان داخلی را رفع، بی حقوقی و تجاوز دشمن را دفع می سازد - برای این کار روانی اشخاص و نظامات مخصوص دارد - وظیفه ها را تقسیم کرده باهم دستی آنها کار میکند ..

بغیر زاده بیانات معلّم را آن همه زیاده ترهوش میکرد و بخوشی قلب و دماغش می افزود - چه نیم ساعت قبل پیش در ایستاده رفیق خود را آیا مخفانه تردید نکرده بود؟ این بود که جراتش زیاده شد و بر رفیق خود متفخرانه نظر انداخته تبسم می کرد و بگردش چشم برای تذکار اشارت می نمود -

همینکه معلّم اشارت و بشاشت او را دید میخواست، هوش او را بطرف خود جلب نماید - صدای توپ چاشت را شنید - همه بطرف در متوجه گردیدند - معلّم سر تخته آمد کلمه (نظامات) را نوشته خدا حافظ گویان از در بر آمد -

اگر آواز توپ را نمی شنید نظام الدین خان میخواست سبب  
کتابت این کلمه را پرسیان کند اما همه از صنف بیرون شدند و  
معلم نیز در میان نبود.





## نظامات (قوانین)

معلم از نماز جمعه برآمده طرف چوک (یک بازار مخصوص کابل است) میرفت نظام الدین خان همراه دوسه نفر شرکای خود از مسجد ..... آمده پیش دیواری که در پهلوی نقطه (مختصه) پولیس است مشغول خواندن ابلاغ بود. یکبار چشمش بمعلم افتاده مجربانه سر خود را خم کرده اشاره سلام نمود. چه بسبب دوری آواز سلام او بگوش معلم رسیده نمیتوانست. بگمان این که معلم از خود خواندن چنین اعلانات و کاغذات دیواری خوش خواهد شد، حتی تکذیر خواهد کرد، حیا چهره صاف و معصوم او را گلگون و استعفا چشمش پُر ذکای او را شرم گین متروک و بیناک گردید. شرکات احوال خبر نبودند. آنها را نیز از دیدن معلم خبردار باید کرد. شاید تکذیر این جرم مشترک تخفیف یابد. این است که از یک طرف بتحریک آرنج اشارت کرد و از طرف دیگر با آواز نرم گفت -

معلم صاحب بام دوی مارا دید، دیگران بهر طرف نظر انداختند. معلم را از پیش دکان نانمای بطرف خود روان دیدند همه باتلاش سلام کردند. معلم بعد از جواب:

- چه خبر تازه میخواندید گفته قلب اطفال را تسکین داده -  
چه از چهره و چشم ایشان علامت تلاش (وار خطائے) ظاهر  
بود - قلب نظام الدین خان نیز قوت گرفت -

- صاحب این نظام نامه تشکیلات اساسی را قاعده قاعده  
نوشته بود؛ میخواندیم - چنانچه در اوّل مینویسد:

در افغانستان وظیفه اداره حکومت مفوض است بهیئت  
وزراء و اداره مستقله بهیئت وزراء درست است، اما اداره  
مستقله را خوب فهمیده نتوانستم - گذشته ازین دیروز شما نیز  
در آخر درس کلمه «نظامات» را نوشته بودید آیا همین نظام نامه  
را می فرمودید یا خیر؟ معلم تبسم کرد از دیدن چنین اطفال که  
میان بازار نیز استفاده میخواستند بکنند خوشحال شد - اما برای  
اینکه ساعت تعطیل این محصولات با سودگی و استراحت و باغ  
گذرد، انشاء الله فردا ازین مسئله بحث خواهیم کرد و با بان خدا  
گفت و جدا شد -

روز شنبه همین که معلم داخل صنف گردید، روئے مخته  
کلمه نظامات را بخط دیگری نوشته دید - پرسید:

- این نوشته کیست؟ گفتند:

- نوشته نظام الدین خان است معانی میخوانیم نوشته شما  
را برای مسئله حساب کل (حک) کرده بودیم این صبح دوباره نوشتیم



معلم بنظام الدین خان متوجه شده گفت :

— فرزند امروز پدرتان نائب الحکومه کابل (والی) شده اند .  
شاید در ضمن اختلاطهای اختیاری جناب قبله گاه شما اشغال این  
مسائل را شرح بدهند .

— بلی صاحب اما جناب آغای من از بسکه یابین وظیفه جدید  
تازه شروع کرده اند - شبها بخانه خلی میر می آیند و تمام روز  
حتی بعض شبها مانیز مشغول کار اداره اند - لیکن دیشب وقت  
آمدند - معنی اداره متقله را پرسیدم گفتند : اداراتی که بهیچیک  
از وزارتات کلاً مربوط نبوده راساً و مستقلاً از طرف مدیریت  
خود اداره میگردد « اداره متقله » میگویند - مثل اداره طبیه .  
حالا قسماً معنی نظامات را نیز فهمیدید یا نه ؟

— بلی صاحب اما شما میفرمودید « رئیس حکومت اشخاص و  
نظامات دارد » اشخاص حکومت شاید همین وزراء باشند و  
نظامات نیز مواد همین نظامنامه تشکیلات اساسی درینجا معلم برای  
اکمال معلومات گفت :

— نور چشم ! نظامات تنها همین مواد نظامنامه تشکیلات اساسی  
نیست - ازین قبیل بیار نظامنامه های باشد که دولت بقدر  
اقتضای وقت و حال وضع ، نشر و جاری می کند دیگری  
برخواست .

- معلم صاحب کیفیت وضع همین نظامنامه با چه طور میشود؟  
 - فرزند! صلاح مملکت و ملت کدام وقت که اقتضای  
 چنین اصول کرد - یعنی کارهای روزمره و یا فوق العاده و نیوی  
 و اجتماعی که پیش روی درآید - اگر دران باب دستور العمل  
 مفصلی داشتند اجرامی کنند و اگر نه وزیر با سمیستی مدیران  
 شعبات خود موافق عصر، اقلیم و عرف الهالی یک چند مواد  
 قانونی را بصورت لائحہ تنظیم داده اولاً در مجلس عالی وزراء  
 مذاکره و قرار داد کرده بعد از آن نظر بمملکت ما بمجلس شورای  
 دولت می فرستند - مجلس مشار ایلیا تحصیل و اصلاح کرده -  
 دوباره مجلس وزراء ارسال می نماید - مجلس وزراء نیز بعد از مذاکره و  
 قبول بامضای همایونی اعلیحضرت تقدیم میکنند ذات سامی اعلیحضرت نیز حکم  
 و اصلاح و یا عیناً منظور فرموده در میان نظامات دولت علیه اذخار  
 و باجرای اداراوه فرمود چته نشرش اصدار امر مینمایند - شاگرد  
 دیگر اجازت سوال خواسته :

- صاحب شما گفتید «تنها نظامنامه تشکیلات اساسی نیست  
 و علاوه برین در میان نظامات دولت اذخار مینمایند» غیر  
 ازین دیگر چه نظامات هست ؟ و آنها از چه بحث میکنند ؟  
 دولت تا امروز بصد با نظامنامه وضع و نشر کرده مثلاً  
 تقسیمات ملکی افغانستان، نظامنامه وزارتها، اداره پست



مستقله، کمرک، نظامنامه جزایه - تذکره وپا پورت، حبس  
خانه ها و سائر که هر یک ازینها چنانچه از اسمانش فهمیده می  
شود، راجع بآن باب است روشن تر کنم :

جامعه دولت بمشایه یک خانواده است که رئیس عاقله  
برای هر شخص از اهل خانه قاعده ها گذاشته و طبقه تعیین می  
کند وقت خوردن، خفتن، کارگردش و سائر را تفریق نموده  
مثل آشپزی، درباری (محافظه) خانه رویی، آبکشی، صندوق  
داری، ناظری، و سائر -

حقوق و وظیفه هر شخص معین شده کسی بکار کسی دیگر  
مانع نمیشود و یا مداخله نمی نماید - هر کس در کار خود سستی درزد  
منقش موقتاً یا دائماً بریده میشود - کسی برای خواہش چیزی  
از خارج آمده وقت دیگر آنرا مشغول نکرده سر راست از  
همان کیکه حاجتش موقوف اوست پرسیده فیصله میدهد -  
همچنین دولت کارهای ملت و مملکت را جدا جدا بوزراء  
(داخله، خارجه، حربیه، مالیه، عدلیه، معارف، تجارت و سائر)  
سپرده ایشان نیز بواسطه شعبات و یا بواسطه ادارات اجرا  
و تمیل می نمایند - برین وجه معنی نظامات را بقرار ذیل  
خلاصه میکنیم -

احکام و قواعدیکه متعلق منافع عامه و داخله بوده باصول مخصوص

وضع یافته برای عموم مجبور الاجرا باشد، قانون (نظامات) میگویند -

خلاصه سبب تشکیل دولت، آسایش داخلی و خارجی است خواه حقوقی و نظامی باشد، خواه عرفانی و مدنی - برای این کارها وزراء، مدبران، ولات تعیین فرموده - برای هر یک دستور العملهای مخصوصی داده حق ملت را نسبت بدولت و حق دولت را نسبت بملت، یا حقوق اشخاص را نسبت باشخاص دیگر تصریح کرده برین وجه اهالی در تجارت و معیشت دین و دنیا آسوده و مسعود گردند - بنا بران قوانین و نظامات را بهیچنانکه دولت وطن خود را - از جان دوست میداریم! اینچنین به نظامات از صمیم قلب احترام داشته، حکمش را بسر خود حتمی میدانیم - برای اجرا و تسهیل او - اگر یکمک مانیز احتیاج افتد - حاضر دوست یاریدباشیم -





## بلدیّه

سبوز از بازار خیابان بیازار ارگ نرسیده بود که جمعیت  
 بچه ها از سرک بطرف گنبد تقاره خانه روان شدند - هر چند  
 بدقت تمام نظر کرد نشاخت - خود بخود گفت : معلم صاحب  
 جماعت مارا بطرف بالا کوه وعده سیر میدادند - اگر افراد صنف  
 می بود ، البته باین طرف نمیآمدند - آیا اینها که باشند ؟  
 بسرعت قدمهای خود افزود - این جمعیت نیز به نیم تاریکی  
 زیر گنبد در آمده ، طرف سرک کلان میل میکردند - بسبب  
 دوری شناختن ایشان شکل تر شد - از همه زیاده تر قلب  
 رفیق باین فکر مضطرب بود که از یک طرف قریباً ده دقیقه  
 از وقت معین گذشته ؛ پیش معلم و شرکار شرمندہ میشود -  
 از طرف دیگر امروز به بهانه سیر علمی درین هوای لطیف  
 سر حمل - اگر جمعیت طلبا بطرف بالا کوه رفته باشند با ذوق  
 و استراحت بآنها رسیده استفاده کرده نمیتواند -

چه هوا خیل لطیف نیم خوش و زان ، لباسهای جوچه ها  
 کم کم سبز شده - درهای شیشه گی دکانها تماماً کشاده پوستها  
 کلاه ها لباسها و تنکهای رنگا رنگ وطنی ظریف ، موافق موسم  
 شبیه زمین باغچه امانیه گشته اند سرکشادکی بالای بازار

صافی و نیلگونی کتله هوا خیلی فرح و دلکشادگی حاصل شده -  
 شمع زرین آفتاب، سر یا مها و گنبد نقاره خانه و دکانه های  
 طرف غربی را از نیست و نور دیگر داده - خاصه آبی که دو  
 ساعت قبل باین رسته پاشیده اند؛ زیادتی اواز طرف  
 زمین و هوا منجذب گردیده! زهر پا را نرم، رنگ خشکیدگی  
 ارض را تابناک نموده - اهالی با گرمی تمام مشغول کار و بار  
 و در چهره هیچکس گرفته گی سردی هوا و گل زمستان دیده نمی  
 شد - قلب و دماغ هر کس از بشاشت و شطارت خندان و  
 شکوفان - خطوط چشم و دهن با نسبت بچند ماه پیش کشاده تر  
 و رنگین تر نمایان میگروید - لیکن درین راه با صفا و خوش هوا  
 تنها چهره رفیق گرفته و قلب این غنچه استقبال پژمرده بود -  
 اتفاقاً دو سوتر بارکش و اشتر بسیاری رد برو آمد و راه تردد مشکل  
 شد - جمیعت بیرون کنید توقف کردند - ازین حال سیمای رفیق  
 با رنگ تبسم شگفت :

- واه - واه چه خوب شد حالا رسید میتوانم گفت - فی الحقیقه  
 بعد از دو دقیقه بآنها ملحق گردید - سر راست بمعلم آمده سلام داد  
 بدیگران اشارات بشو شانه برادرانه صرف نموده کمبودی -  
 صف پنجم را کمال کرد .... اما دیش میلرزید که مبادا معلم  
 سرزنش نموده پیش اطفال دیگر شرمنده سازد - بنا بران در



مفر خود این جواب را حاضر کرد.

اگر معلم صاحب از دیرمانی پیرسان کند، مانع شدن گل  
کوچه تنور سازی را عذر معقول نشان داده میتوانم.

علاوه برین اطفال نیز از ده افغانان  
تا این جا به دقه دقیقه رسیده بودند  
و این هم ضیاع وقت نکرده بایشان ملحق شده بود.  
خاصه نسبت به هر روز امروز از خانه نیم ساعت پیشتر برآمده  
چه کند که از بر فهای تراکم کوچه را سرتاسر گل گرفته، راه  
ترود مشکل شده ....

موتربا و اشتر با گذشته همه اطفال صف منتظم خود  
را بفرموده معلم کشاده آزادانه از پیش قوماندانی کونوالی بطرف  
دریا روان شدند.

یکبار معلم ایستاده شد. میخواست از رفیق سبب دیر  
ماندن او را پیرسان کند. رفیق رو بدیوار کرده مشغول  
خواندن و دیدن لوحه بود. معلم موضوع سوال خود را تغیییر  
داده پرسید :

— چه ایستاده؟ همانا این لوحه سیاه و سفید را میخوانی؟  
رفیق ذکای خود را بکار داد و از سوال معلم استفاده  
کرده در حال گفت :

— بی معلم صاحب، لوحه بلدیہ را بخواندم — اما نفهمیدم —

چه اداره است؟ وظایف عمدا، او چیست؟ اداره متعلقه است یا شعبه؟ سوال مقابل، نظر وقت همه اطفال را بخود جلب کرد. اما پسر توانان کوتوالی احمد حسن ساکنانه گوشش میداد. دیگران متجسس و آرزو مند این بودند که فی الحقیقه چه اداره است؟ معلم آهسته — آهسته قدم زده بطرف میدا پنجه مراد خانی میان قوس اطفال مرکز وارد روان شده بر فنیق خطاب نموده گفت:

— فرزند من! پانزده روز قبل که در سرچوک ده بیست نفر صفائی والا (مامور تنظیفات) برای دفع و رفع گل آب برف و باران مشغول بودند؛ آیا میدانید که اجرت خود را از کجا می گرفتند

کاهی که از ساعت هفت شب تان به همراه افراد جماعه در سینه ماتو غراف می مانید؛ وقت عودت بخانه تان در همه کوچه و بازار چراغ، فانوس و یا برق می بینید، سر رشته آواز طرف که دیده می شود؟

روزی یکی از برادران شما که از پیش حمام ده افغانان می گذشت، یک نفر فقیر در سر کوچه خوابیده چند مامور و ریشی سیاه و نخنهای سُرخ در برداشتند و گرد او جمع شده بشفاخانه می بردند که بودند —



گادی های سرکاری و رعیتی که از غروب آفتاب اعتباراً مجبور پیراغ داشتن و اینچنین از کوچه های بیروبار (کثرت زیاد) اسپها و گاوها اگر بسرعت بروند یا زنگ نداشته باشند، در سر هر کوچه و بازار یک یک امور که بدستش چوب خور و منقش ایتاده توقیف می کنند برآید چیست؟

پنجین در سر هر چند روز اندازه ها - سنگ ها و گزهای اهل بازار را تدقیق نموده، نقصان باشد کشان - کشان صاحب دکان را یکجا میسپارند

بکذا باغچه های عمومی، سرکها، برف اندازه ها، کنار آنها را مامورین مخصوص نگه داری نموده گل چیدن، چوب و اخلاط انداختن، ممنوع گفته صفائی و تازگی آنها را بواسطه اعلانات دیواری مطبوع و غیر مطبوع ارشاد کرده در بالائے آنها چشم و گوش شده می ایستند از کجا است؟

برای رفع احتیاج اهالی گاهی بواسطه هندسها و یا شرکت های فنی در هر کوچه و خانه های شهر قسماً بنخواستش مردم و قسماً موافق وظیفه خود اساله و استقائے آب و برق را بمصرف اندک که زحمتش عائد بخود آنها باشد، اجرامی کنند کدام مامور است؟ اینک دیریت که بناهای تازه اهالی را بدون نقشه نمیگذارتند پیش دروازه و درب هر خانه را بسز دراشتن و صفا نمودن و باغچه

کنانیدن توصیه و تنبیه می نمایند؛ راه عبور و مرور مردم را نگرانی نموده صفه دیوار و سنگ زیادتی را دور می کنند، ماموران کدام اداره است!

البته تا دو سال قبل غیر از مأمور صفائی والا دیگر کلمه رایج نبود. حال باید دانسته باشد که همه آنها از طرف همین اداره است که مثل این صداها وظیفه دارد بتبصیر دیگر صفائی صحت و انتظام بلده را بعهده خود همین اداره بلدیہ گرفته است کیفیت تشکیل این اداره آنست که سالیانه یکبار مأمورین آن از طرف اهالی با مجلس منتخب گردیده وجه مصارف و تنخواه آنها با اسم صفائی از طرف خانه ها و دکانها تادیه میشود.

جمیعت هنوز به پل سنگین چمن حضوری نرسیده بود که ابرهای بلند سفید در فوق افق نمودار و باد لطیف سردی بچهره هر کس وزان شدن گرفت. از ترس باران راه انتقامت خود را از روی هوش سرپل گردانیدند چه نسبت به لب دریا این خیابان آنقدر لطیف و سرسبز بود که پیاده گرد را از یکطرف گلهای رنگارنگ و طرف دیگر جویچه آب صاف در نبل میکشید بتبصیر دیگر همین صحیفه علاوه بر جدول سیم، زرگار، نیلی و سرخ شکلهای بدیع خلقت این ناز پروردگان ترسم کرده گردش می نموده. درین اثنا طفلی از معلم پرسید:



معلم صاحب ! از گفته های شما معلوم می شود که این گله ها و  
سبزه ها که از دو طرف ما چون سایه می آید آیا از دستیار سی  
بلدیّه سابقه بوده باشد ؟

- بلی نور چشم ! اما این قدر را باید دانست که وظائف  
بلدیّه سابق چون سائر وظایف ها در زمان پیش تقسیم یافته بزمه  
اداره مخصوص مثل امروز گذاشته نشده بود - اما این باغها ،  
سرک ها ، تنزه گاهها که هر روز بروفق و تعدادش افزوده میشود ؛  
بعد از تشریفات دولت از طرف حکومت شاهی اعلمحضرت بزمه  
وکلای اهالی یعنی اداره بلدیّه باهتمام و گذاشته شده -  
حالا نبذه از فواید و منافع این سرکها ، باغچه و تفرجگاهها  
بشما بیان کنم -

مملکتی که دارایی انجین اثرات مدنی باشد برای ترقی  
مادی و معنوی مملکت سرمایه خوش بختی است چه سرکها ، ناهموار  
و با خط مستقیم و عمود بهم دیگر مربوط است ، راه آمد و شد و  
تردد اهالی سهل میشود - زحمت گل ، غبار ، خاکباد و آفتاب  
نمی کشند - لباس و پا پوش شان زود خراب و چرک نمی شود -  
طبع شان صاف و براق چهره شان خندان و ممتون از  
ناهمواری و دوری راه وقت آزاد عزیز شان ضائع نمی گردد -  
بپا که و نظافت خو میگیرند ، از مرضهای ساری و موسمی قسماً

مضون می مانند - گذشته ازین، نباتات و گلهات تنفس روزانه ما را تسهیل و مفید می نمایند - یعنی روز مواد مفید تنفس حیوانی نشر نموده بحیریان و صافی خون معاونت میدهند - تفصیل او را در بحث حفظ الصحة میخوانید یا خوانده باشید ؟

چنانچه باغچه ها و تفرجگاه ها برای رفع کلال و ملال زندگی و کاریومی که انسان را دماغاً و بدنناً افسرده و مانده می سازد - وسیله خوبی می باشد - علاوه برین اها لے بدین سبب دارای تربیه بدلی و حس طبیعت و اخلاق بدنی و مغزی بوده چشم و دل بسبزه ها و طراوت گلهات تازه فرحمند میشود - آسته آسته مضرت کوچه های تنگ و غیر لطیف ویدی خانه های تاریکی هوا را حس می کنند - فکر و خیال انکشاف ترقی مییابد هر ساعت بدیتر و خوبتر او را آرزو نموده در حیات خانه و کار و بار انشطام پرور پاینده قواعد و قانون حفظ الصحة زندگی می کردند - چنانچه در میدانهای تنیس، بازیهای مدنی و بدنی که قوت عضلات موازنه نمائے اعضا و روح را تائین میکنند در چمن حضوری، باغ ارگ، باغ عمومی و سایر جایها اطفال مکتب و یا جوانان رشید وطن پرور خود را برای اینکه عضو سالم این مملکت و ملت برسانند جمع می شوند - چوب بازی چوگان بازی کشتی گیری، اسب دووانی سابقه های دودین



جھیدن و سائر و نموده صحت خود را محافظه، وجود و مغز خود  
را تربیه میدهند. خاصه درین باغها و تفرجگاهها یک باجه خانه  
شاهی آمده شتهای ملی و ترانه های وطنی مینوازند که سماع الحان  
و نغمات خوش آنها چنانچه گوش ما را با آواز مختلف و بدیع  
تربیه و آشنا می کند، ایچنین در قلب ما محبت وطن  
دولت و ابنای وطن الهام می نماید.



## مؤسسه های علمی سائر

(کتابخانه ها، تئاتر و سینما، موزه و غیره)

معلم با توضیحات حالیه اکتفا کرده موضوع بحث را بطرف دیگر برده گفت :

— لطافت آب و هوای این شهر آن وقت کامل و حسب طبیعت و غذای روح اهالی آن زمان مترقی و حاصل میشود که ازین باغها و سرکها بعضی را بداخل شهر بر دو یا یک قسم داخل شهر را باطراف این فتهای لطیف آورد. اگرچه نتیجه هر دو یک است ؛ اما چاره بتعبیر دارالامان ابد بنیان خوبتر خواهد شد. این است که « حکومت نو پایتخت نو » از روز جلوس اعلیحضرت شکار دولت علیه ما شده است.

رو بروی ارک و پهلوی قلعه محمود خان رسیده بودند که صدای زنگ ده از برج ساعت شنیده شد. محمد حسین بیکی از منصب داران که همراه دو نفر کلاه دار و یک نفر آفتاب گیر پوش سیاه می گذشت سلام کرد. رفیق پرسید.

— این مرد که شما با احترام تمام عرض سلام کردید که بود او دیگر جواب داد.

— آن شخص واجب الاحترام آغای من بودند (قوماندان



کو توالی، درین وقت هر چهار نفر موصوف بحجیت این محصلین خارج از مکتب الحاق نمودند. رئیس بلدیه بمعلم آداب لام و احترام بجا آورد. معلم قدم زمان بعد از جواب سلام پرسیده - مانده نباشید؛ کجا بخیر تشریف می برید؛ یا اداره یا جای دیگر؟ اینها که هستند؟ خاصه آفتابگیر پوش مردم کجا می باشد؟ رئیس بزبان انگریزی گفت:

- امروز از هشت بجه تا همین ساعت یکجا ننشسته گردش میکنیم. اگر چه نقشه و بلدان شهر کامل باتمام مشتملات از دست محمد رضا خان مهندس (بهمراه خود اشارت کرده) دو ماه قبل اكمال بافته اداره بلدیه موجود است، لیکن بمشاهده و معاینه جایهای لازم را دیده برای یک سنه ماتوغراف عرصه موافق انتخاب کرده در حال بنجیرش شروع می نمایم - در طرف یکینم ماه مرتبه پایانش را انجام دادن میخواهیم - چه، علاوه بر سنه ماتوغراف باغ عمومی یکتای دیگر نیز درین سمتها باید شد.

این آفتابگیر پوش که می بینید، تازه از ایتالیا آمده برائے این کار و خدمت حاضر کردن فیلمها ر قسمه های عکس، نقل ایضاحات او را بفارسی نیز تلمذ می کند. نماینده یک شرکت بزرگ می باشد.

اگرچه برای سینه ما تو خواف، طرف شرق سرای گادی  
خانه اندرانی را مقرر کرده ایم؛ با یک دفعه جایهای دیگر را  
نیز بنحیده بقرار اول خود را راسخ تر شدیم. چه آنجا که عرض  
کردم؛ از یک طرف پهلوی آبت، خدا نکرده حرقی شود، تکیه  
آسان می شود. از طرف دیگر اینجا مرکز مراد خانی، ده افغانان و  
وسائر اطراف ارگ است. بنا بران باند رانی رفته دوباره  
می بنیم. تادر خارج کتب نیز برای پیرو برنا وزن (خاصه زنهای  
ما که از تربیه عصری و اجتماعی خیل عقب مانده اند) مردیک  
دارالتعلیم باشد. چنانچه کتبخانه ملی که متصل گلستان سرای  
و نیاتر (تمشیل و تماشاخانه) که در پس بازار خیابان و لوب  
دریای باشد.

گفته های رئیس بلدی را فرماندان تصدیق میکرد. همراه  
جمعیت بدرارگ مقابل گلستان سرای (مقبره حضرت ضیاء الملة  
والدین مرحوم) رسیده رئیس بلدی در تفاهات او بامان خدا گفته  
جدا شدند.

کتبخانه؛ پسر فرماندان که از پهلوی معلم میرفت پرسید:  
— معلم صاحب! این کتبخانه را چرا کتبخانه ملی میگویند؟  
مگر این هم از طرف بلدی سر رشته دیده شده؟  
— شما کمان می کنید که لواره و تشکیل بلدی از طرف



شده شاید کتبخانه نیز از طرف ایالتی و ملت بوجود آمده باشد.  
اگر کتبخانه ملی چنانچه از اسمش معلوم می شود که از طرف ملت  
است، اما نگرانی او را موقتاً وزارت معارف بعهده خود گرفته.  
زیرا امروز هر کدام از وطن خواهان بکارهای فعلی دولت در  
داخل و خارج مشغول بوده بنگرانی او رسیده نمی توانند.

کیفیت تاسیس این کتبخانه آنکه چند نفر از ارباب علم  
و عرفان و فکر و وجدان این وطن جمع شده بجهت حفاظت کتابهای  
نادر و مفید مملکت در مطالعه و استفاده عموم ملت و ترقی و  
ازدیاد معرفت هر کدام ازین معارف پروران پنج - ده کتاب زر  
خرید و موروثة را از حمیت وطن داری باین بنا نهاده مأمور  
و کاتب مخصوص گرفته به تتخواه او نیز معاونت فرمودند. خدمت  
نیت خیر آنها را دیده ایالتی خاصه دولت نیز خیلی کتابها و  
پولها تبرع و هدیه کردند.

اینک درین بنا از روی عدد تقریباً بده هزار کتاب  
جمع شده - معلمین، مأمورین اداره های طلبیه علوم - در  
ایام تعطیل شاگردان مکتب مخصوصاً خانم های عالمه و متعلمه  
بعضی درین جا آمده بعضی بنحانه خود برده استفاده می کنند -  
هر گونه مجموعه های علمی که در داخل مملکت نشر می شود، رساله  
و کتبی که هر روز بچاپ می رسد دو - سه نسخه درین کتبخانه می

آید - علاوه برین پی در پی متمولین با علم و عرفان و اشخاص  
 ترقی خواه مملکت که بدیار بعیده رفته اند، ارمغان گویان  
 از کتاب و رساله های مفیده علمی و فنی، ادبی، تاریخی و اجتماعی  
 آنجا آورده تقدیم این مؤسسه علمی میکنند - نسبت به رسال  
 عدد کتاب و مطالعه کنندگان زیاده می شود - امید میرود  
 که در اندک مدت تعدادش بصد یا هزار جلد بالغ خواهد شد -  
 در هر علم و فن مجله ها و الماریهای جداگانه داشته دفاتر  
 اسماء کتب و رسائل دارد - هر شخص که داخل کتبخانه می شود  
 در حال کتاب و فهرست اسامی را طلب کرده یا کتابی که در  
 نظر دارد اسم او را فوراً از مأمور و حافظ کتب پرسیان نموده -  
 در بانچه یا داخل بنا، سر یک میز مخصوص نشسته مطالعه می  
 کند و یا روی کاغذ از آن کتابها اقتباس و نقل می نماید - چنانچه  
 شما وقت مطالعه در صنف مانع مطالعه دیگران نشده مشغول  
 خواندن و نوشتن می شوید با آنجا نیز هر کس آرام و با ادب  
 نشسته ازین مؤسسه علمی خارج از کتب تحصیل اختیار  
 میکند - این خبر جاری اثر جمعیت است که در بالا خواندید -

حالا بنظر رسید : شما از کار های جمعیت که برای ترقی علم  
 و عرفان می کنند و کرده اند یک ماده دیگر را بیان میکنم :  
 در خصوص تربیه و تحصیل اهالی که سن شان از دوره



تحصیل گزشته یا مباحث علوم و فنونیکه در پروغرام داکتر  
مکتب - بسبب اینکه حالی یا مسله نوی کشف شده است -  
داخل شده نمیتوانند، جای مخصوصی ساخته شده، در هفته دو  
سه بار گاهی در یک موسم پی در پی چند ماه درس اختیاری  
(لیکسیون) داده میشود - پیرو جوان، ذکور و نوان آنجا در محل  
های مخصوص نشسته، از زبان یک عالم ماهر بهمان علم میشوند  
درس میگیرند -

تیاتره : رفیق پیش آمده گفت :

- معلم صاحب ! از چیزهاییکه در بالا ذکر فرمودید؛ نمایش و تماشا  
خانه یعنی تیاتر را خواهم شدم که وضع تر فرمایید - دیگران نیز  
خواهش ایضاح او را داشته سوال رفیق را تقویت کرده بلی  
صاحب گفتند -

معلم بحث موسسه های علمی سائره را برائے اینکه موافق  
آرزو و قابلیت اطفال اکمال کند گفت :

- تیاتر از جمله دارالتعلیم صنعت خارج از مکتب بوده،  
از قرنهای بیاری باینطرف در میان ملل قدیمه و جدیده  
معمول و معتاد است - اگرچه تیاتر اولاً برای اظهار و نمایش  
قدرت و مهارت سر شده ولی پی در پی جهت تقویت احتیاسات  
و افکار پُر وجد و ذوق و نازکی مزاج و لطافت طبع جمعیت بشر

مکمل کرده و ازو فائدہ ہائے عظیم مادی نیز گرفته شدہ ....  
 چنانچہ در مملکتہائے شرق و اسلام از عصر ہای دراز  
 - نہ باصول حاضر - موجود است - برای تنقید و اصلاح  
 احوال شخصی و یا اجتماعی، تقویہ و اشتراک حواس و افکار اہالی  
 را بیک دقیقہ ہم و حیرت انگیز جلب میداشتند مثال او  
 آنکہ مقلدین، شخصی را تقلید نمودہ مجلس حکم دا ان و رجال دولت  
 را گاہے برائے ذوق رسالت تیری اکرم میکردند - و گاہی  
 برائے انتباہ در مغلہای رؤسا و صاحب منصبان دولت حکایہ  
 بعضی از اشخاص حال و ماضی را تمثیل دادہ ہوشیاری و بصیرت  
 آنها را بکار می آوردند - ہمچنین بازیہائی کہ میان اطفال و  
 بزرگان طبعاً جاری است مثل پادشاہ و زیری و سارہ کہ  
 نمونہ تیاتر و تماشا خانہ است -

تیاتر برای نقل حیات و افکار بیجان آور بمنز و حواس  
 مردم فائدہ ہائے بزرگ تائین میکند - مثلاً مقلد ہا آنتدر مہارت  
 و صنعت بکار می برند کہ یک دفعہ تاریخی مردہ را در قلب  
 و دماغ تماشاگران بتجیر دیگر شاہدان، زندہ و مؤثر می سازند -  
 نتیجہ ہای مفید و دلچسپ بیاری بوجود می آورند ...

اصلاح معیشت و حیات اجتماعی و فروے جمعیت بشر را  
 گاہی بخندہ و گاہے برقت موفق میشوند چہ ایشان امروز دارای



اصول و قواعد مخصوصند - درس مضامین و اصول او را در مکاتب و مدارس جداگانه حاصل می کنند -

خلاصه تیارتر بهر حال دارالتعلیم صنعت بوده یک شعبه بزرگ صنایع مستظرفه است که انشائاً در ادبیات خواهید خواند -

سنة ما توغراف :- ساعت ۱۱ شد - اطفال نیز بجاییکه جهت سنة ما توغراف انتخاب می شد رسیدند - از آنجا که دوباره از دور آفتابگیر پوش را دید، رفیق از معلم پرسید :

- معلم صاحب ! همان فرنگی که همراه رئیس بلدیه میرفت که بود ؟

- فرزند ! این مرد ایتالیائی است - نمائنده یک شرکت صنایع نفیسه است - چنانچه ما هم داریم وظیفه این تجارتخانه که در تمام نقاط ایتالیا و شرق و شمال افریقا و در بعضی جایهای ترکیه ایران و سائره شعبه ها دارد آثار صنایع ! دیار بیدار و دماغ بماغ رسانیدن با تعبیر و تخیل حیات و افکار عالمان و صنعت کاران کردنست - ایضاً او آنکه : وقتی که شیشه گردانها (مثل و تقلید کارها) یک حکایه و یا حالی را در صحنه ارائه کردند - و یا حجت ترسیم ماهرانه در معرض تماشا آوردند فو توے او را با ماغین مخصوص بزرگ گرفته بهزارها متر طول تصویر مکررش ثبت قسمدهاے عکس کرده می شود - هرگاه دوباره

آرزوی تماشا سودا بواسطه برق روئے پرده سفید عکس او را  
نشان میدهند - امروز آنقدر ازین صنعت فائده میگیرند که همه  
در سهای طبیعی و تاریخی را در روئے او میخوانند -

خلاصه سنه ما توغراف برای تعلیم و قانع حال و ماضی دارا  
مناظر دور و نزدیک وسیله بسیار خوبی است که در ضمن تماشاء  
مورد استفاده است انشاء الله در بحث فزیک خواهیم دید -  
معلم برای رفع حیرت اطفال و مخصوصاً این طفل قابل  
بایضاح بیانات خود زیاده اهتمام را کافی دانسته میخواست قطع  
سخن کند یکی از طلباء گفت :

- معلم صاحب برادر بزرگ من در ماشین خانه کار می کند -  
بوت ، موزه و سائره کارچرم را بسیار خوب میدوزد - ملا امام  
محلّه نام او را (ضنقکار) مانده و ماشین خانه را (دارالتعلیم صنعت)  
گفته زیاده مرح می نماید - آیا همین طور است یا خیر؟

- همین طور است که ملا امام میفرمایند - اما اینقدر فوق  
دارد که دو رقم صنعت است یکے صنعت معمولی و تجارتی؛ دیگر  
صنعت نفیس و ظریف ماشین خانه از قسم معمولی و اقتصادی  
تیار از قسم ظریف و عالی است کارهای معمولی خواه از دست  
خواه از دستگاه و ماشین برآید؛ از قسم اول است، برعکس  
انز و نتیجتاً احتیاجات لطیف و خیالهای نازک و ظریف باشد، از



قسم دوم است - مؤسسه و اداره خانه که در آنجا قسم اول را یاد میدهند دارالتعلیم صناعت گفته میشود و دوم را آموزاند؛ دارالتعلیم صنعت خوانند موافق است -

با وجود آنکه مقصد اساسی سیاحت امروزه ماعاضه بدروس اشیا بوده (دروس اشیا نیز بهمین معلم تعلق داشت) نشان دادن صابون و شمع ریزی که در ده خدای داد صناعت خانه بزرگی دارد؛ در نظر داشتیم - لیکن انقلاب هوا مارا مجبور بهودت نمود - برآی آنکه وقت بانی استفاده نرود کتبخانه، تیاتر سنه ماتوغراف را بوسیله خوبی برای شما ایضاح کردم - سرک پیش باغ عمومی چون یک کُرد گل پران فرح بود - آواز توپ چاشت بنجم و بیج کوه آسمانی و شیر دروازه خورده یک چند دفعه عکس صدابصول آورده - سکون هوا را بجوش داد - زنگ دوازده برج ساعت و صدای لطیف جریان وریا گدو یکجا شده ترانه سوراوار گردید - خاصه معده ها با فرازات متعاده بهضم کار روانی کردن گرفتند -

برای اینکه گفته های معلم چون نقش بر آب نشود به تنبیه ذیل جلب نظر وقت اطفال کرد:

حال بخانه تان عودت می کنید - بعد از صرف نان

و استراحت، همین یاد داشته‌های خود را دوباره دیده نوشته  
 های تانرا البته اکمال و توسیع خواهید کرد. گفته اجازت  
 فرمود. شاگردان همه بیک آواز البته معلم صاحب گویان  
 سلام وداع داده هر یک بطرف خانه خود روان شدند.



با اتمام شیر محمد خان ناشر

ختم شد



143

2

John Smith

11